

حجت الاسلام والمسلمین دکتر حسن علی اکبری، دکتر محمد خوش چهره،
دکتر سعید زاهد، دکتر حسین عیوضلو، دکتر محمدرحیم عیوضی، دکتر حسین
کچویان، دکتر علی مبینی، دکتر امیرمحبیان و مهندس سیدمرتضی نبوی در
میزگرد علمی راهبرد یاس

بایستگی های عدالت و

نسبت آن با توسعه

با مروری بر چالش های فراروی گفتمان توسعه در غرب

راهبرد یاس
بسم الله الرحمن الرحيم. با تشکر از دوستان و اساتید گرامی که در
بحث امروز ما شرکت کرده اند. همانطور که خاطر مبارکتان هست، در نخستین
میزگرد، ما در راستای بحث از الگوی توسعه دینی، با به عرصه عدالت نهادیم و
در آنجا نشان داده شد که عدالت به عنوان یکی از نشانگان توسعه شناخته
می شود. رابطه عدالت و توسعه و جایگاه عدالت و توسعه بحثی است که امروز
مطرح است و نحوه ورود به بحث مطرح می باشد. در این راستا، پرسش های
متعدد مطرح می گردد که قصد داریم امروز به آنها بپردازیم. از جمله اینکه
شاخصه ها و راهکارهای تحقق عدالت چیست؟ نظریه های عدالت کدام است؟
برخی معتقدند در این زمینه حرف ها چندان مشخص نیست و صرفاً در ارتباط با
عنوان کلی عدالت صحبت می شود. در رویکرد دیگر این سؤال مطرح می شود
که جایگاه عدالت در توسعه چیست؟ عدالت مقدم است یا توسعه؟ جناب آقای
دکتر زاهد.

دکتر سید سعید زاهد: به نظر می آید اگر از تعریف عدالت شروع کنیم مناسب باشد. به طور کلی
تمیز بد و خوب، فطری است. یعنی هر انسانی با قدرت تمیز بد و خوب به دنیا می آید و به همین مناسبت
می توانیم بگوئیم درک عدالت نیز فطری است. اما مثل بقیه مفاهیم مهم ارزشی، (از جمله خود توحید که
با تعریف های جدید مشوه می شود و کار آن به جایی می کشد که حتی در خانه خدا بت گذاشته می شود)

در مورد عدالت، آزادی و این قبیل مفاهیم هم تعریف‌های زیادی صورت گرفته که اصل معنای عدالت را مشوه نموده است. اگر این حرکت را یک جریان تاریخی در نظر بگیریم، شاید یکی از دلایل ارسال رسل هم همین باشد که وقتی کلمه‌های خوب و ارزشمند در اذهان مخدوش می‌شود و معنایش مشوه می‌شود که قابل تشخیص نیست، خداوند تبارک و تعالی پیامبرانی را می‌فرستد تا اینکه معنی آنان را روشن سازند. اگر این بحث را بپذیریم، این نتیجه حاصل می‌شود که برای فهم معنای عدالت باید به قرآن مراجعه کرد که در واقع آخرین معیار و مقیاس برای تمیز بد از خوب و ارزش‌هاست. بنابراین برای اینکه عدالت را تعریف کنیم باید به مفاهیم قرآنی مراجعه کنیم.

راه دیگر برای ارائه بحث این است که تعریف‌هایی که تا به حال در مورد عدالت صورت گرفته را نقد کنیم و تلاش کنیم نقاط ضعف و قوت آن‌ها را بدست آوریم. یکی از راههای پیشنهادی در این زمینه پیگیری فرهنگ سلطه است. در این راستا می‌توانیم «فرهنگ سلطه» را در مقابل «فرهنگ عدالت» قرار دهیم. فرهنگ سلطه در مباحث توسعه یعنی افزایش تسلط بر منابع. یعنی وقتی می‌خواهیم توسعه را در دستگاه فرهنگ سلطه بررسی کنیم، به این معنی خواهد بود که هرچه بیشتر بر منابع موجود مسلط شویم. به عبارت دیگر هرچه بیشتر بر محیط، مسلط شویم معنایش این است که بیشتر توسعه یافته‌ایم. این بیان را در اقتصاد و در عدالت سرمایه‌داری به عنوان یک مکتب بزرگ و عدالت سوسیالیسم به عنوان یک مکتب بزرگ می‌توان مورد مناقشه قرار داد.

اگر عوامل تولید را عبارت بدانیم از سرمایه، کار و مواد اولیه، در نظام‌های سرمایه‌داری که یکی از انواع نظام‌های سلطه است، حق را به سرمایه می‌دهند. یعنی نظام اقتصادی‌شان را به صورتی تنظیم می‌کنند که سرمایه، مدیر شده و بر کار و مواد اولیه تسلط پیدا کند. محور اصلی برای این تسلط هم نظام بانکی است. با این طرز، تنظیم سرمایه بر بقیه عوامل تسلط پیدا می‌کند و ارزش افزوده به گونه‌ای توزیع می‌شود که سهم ناعادلانه‌ای به هر یک از این‌ها پرداخت می‌شود. یعنی سرمایه سهم بیشتری را به خود اختصاص می‌دهد، کار و مواد اولیه سهم کمتری را می‌برند. بنابراین در اقتصاد و سرمایه‌داری یک شیوه از توزیع ناعادلانه ارزش افزوده اقتصادی اتفاق می‌افتد.

بایستی به آسیب‌شناسی نظام‌های موجود در زمینه عدالت پرداخت تا راه برای رسیدن به تعریف صحیحی از عدالت باز شود. این مدیریت در قالب نظام‌های سازمانی در بخش اقتصاد عمدتاً از طریق سیستم بانکی

انجام می‌گیرد. در بانک‌ها با ورود ۱۰۰ واحد پول حدود ۵۰۰ واحد پول تولید می‌شود. به عبارت دیگر هر ۱۰۰ واحد پول حقیقی ۵۰۰ واحد پول اعتباری می‌سازد. این پول اعتباری در اختیار کسانی قرار می‌گیرد که قدرت چرخش پولی بیشتری نسبت به دیگران دارند. مسلماً کسانی قدرت پولی بیشتری دارند که قدرت چرخش مالی بیشتری دارند، یعنی افرادی که پول و سرمایه بیشتری دارند. لازم به ذکر است که در محاسبه ۱۰۰ واحد به ۵۰۰ واحد، نرخ ۲۰ درصد برای سپردن پول بانک‌ها نزد بانک مرکزی در نظر گرفته شده است. اگر این نرخ تغییر یابد میزان پول اعتباری ساخته شده کمتر یا بیشتر می‌شود. بانک مرکزی در واقع حافظ منافع پول‌دارهای جامعه است. به این ترتیب است که پول قدرت می‌یابد و می‌تواند در بازار اقتصادی بر دیگر عوامل تولید حاکم شود. البته حاکمیت پول در بخش اقتصاد تمام نمی‌شود و به بخش سیاست و فرهنگ نیز کشیده می‌شود. یعنی در نظام سرمایه‌داری، فرد پول‌دار قدرت سیاسی و قدرت فرهنگی نیز به دست می‌آورد. از این طریق است که بی‌عدالتی در یک نظام، هم با زور و هم با تزویر (فرهنگ) توجیه می‌شود. همانطور که قبلاً گفته شد تکنولوژی جزئی از سرمایه است. نسبت کم سرمایه‌داران به خیل عظیم کسانی که از درآمد کمتری در کشورهای سرمایه‌داری برخوردار هستند، حاصل این مکانیزم است. به همین علت در سطح جهان هم فاصله بین کشورهای فقیر و غنی دائماً رو به تزاید است. کشورهای مرکز از طریق نظام اقتصادی، کنترل کشورهای پیرامونی را (اگر با زبان والرئ اشتاین صحبت کنیم) به دست می‌گیرند. سلطه اقتصادی گام اول برای به دست آوردن سلطه سیاسی و فرهنگی است. اگر بحث روابط بین‌الملل مطرح شود، در آنجا بی‌عدالتی در سطح جهانی را خدمت شما عرض خواهم کرد.

اما در نظام‌های سوسیالیستی تسلط و مدیریت را به کار می‌دهند. بنابراین آنجا به سرمایه و مواد اولیه ظلم می‌کنند و نظام نامتعادل و غیرعادلانه‌ای درست می‌کنند که نهایت آن شکست نظام سوسیالیستی بود که نمونه آن را در شوروی دیدیم. در هر دو نظام که در یکی سرمایه تسلط دارد و در دیگری کار؛ سهم مواد اولیه نادیده گرفته می‌شود. از این جهت است که به وضوح بحران محیط زیست را در دنیا مشاهده می‌کنیم. نهضت‌های سبز، نهضت‌های محیط زیست جزء جنبش‌های اصلی سیاسی نظام‌های امروز دنیا هستند که عکس‌العملی در برابر غیر عادلانه بودن عملکرد نظام‌هایشان است. تخریب طبیعت جزء سیاست‌های اصلی این دو نظام است. این مطلب را ما در بخش سیاست هم می‌توانیم مورد مطالعه قرار دهیم. در نظام‌های سلطه حتماً میل به تمرکز (تمرکز قدرت) وجود دارد. اگر حتی یک حزب نباشد

احزاب درست می‌شود. احزاب هم که درست می‌شوند معنایش این نیست که تمرکز قدرتی وجود ندارد. معنایش این است که در این شیوه انحصارگرایان قدرت با یکدیگر به رقابت می‌پردازند و علی‌الظاهر فساد آن کمتر از نظام تک حزبی است، اما به هر صورت در ذات خود آن تمرکزگرائی که مبتنی بر نظام سلطه است و بی‌عدالتی را ایجاد می‌کند، وجود دارد. به عبارت دیگر نظام‌های سلطه، نظام‌های تمرکزگرا هستند. در مقابل اگر بنا باشد عدالت را توضیح بدهیم طبیعتاً باید توسعه مبتنی بر فرهنگ عدالت را پیگیری کنیم که آن توسعه متوازن یا همه‌جانبه است، اما نه کاملاً به معنایی که امروز در دنیا در مباحث توسعه از آن یاد می‌شود. امروزه در متون توسعه تلاش می‌شود که به این سمت حرکت کنند. ولی باز هم روی همان چارچوب نظام سلطه تأکید می‌شود. به عنوان مثال اگر در بخش اقتصاد بتوانیم سرمایه، کار و مواد اولیه را به مقداری که هر کدام ارزش‌افزایی دارند سهم بدهیم، یعنی ارزش افزوده را به مقدار عملکرد هر یک از آنها در ارزش‌افزایی توزیع کنیم، می‌توانیم بگوئیم که ما در نظام اقتصادی خویش عدالت را رعایت کرده‌ایم. اگر بخواهیم چنین کاری را انجام دهیم لازم است عرضه و تقاضا و نظام بازار غیرانحصاری را در هر یک از این موارد حاکم کنیم که این امر به عدم تمرکز در مناسبات اقتصادی و اجتماعی و سیاسی برمی‌گردد، اگر چنین کاری صورت بگیرد می‌توانیم به سوی توزیع عادلانه ارزش افزوده حرکت کنیم. به این ترتیب می‌توانیم یکی از شاخصه‌های نظام عادلانه را بدست بیاوریم که همان عدم تمرکز است. می‌توانیم عدم تمرکز را در روابط سیاسی نیز ملاحظه کنیم که توسعه مردمی را هدف ما می‌سازد. مردمسالاری را هدف می‌سازد اما نه به معنای مردمسالاری لیبرال که متضمن مبارزه احزاب و قدرت‌ها است، بلکه مردم‌سالاری که در فرد احساس مسئولیت به وجود آورده و در جمع امر به معروف و نهی از منکر اتفاق می‌افتد. به این ترتیب شیوه‌های تربیتی و تنظیم اجتماعی به سمت افزایش احساس مسئولیت در فرد، امر به معروف و نهی از منکر در جمع و اصلاح متخلفین در جامعه که نظام شامل‌تر و بزرگ‌تر است، حرکت می‌کند. به عبارت دیگر وظیفه دولت در چنین نظامی فراهم کردن زمینه‌ها و امور زیربنایی جامعه می‌شود و مردم آزادانه کار خودشان را انجام می‌دهند. و در نهایت می‌توانیم بگوئیم که چنین نظامی تحقق پیدا نمی‌کند مگر اینکه روابط اجتماعی اسلامی را بر سرنوشت اجتماعی حاکم کرده و توسعه را این‌طور تعریف کنیم که هر روز احکام بیشتری در جامعه ساری و جاری شود. البته این کلام به این معنی نیست که به اجرای صرف احکام رساله پردازیم، بلکه باید نظام‌سازی به گونه‌ای صورت

بگیرد که متضمن رشد در همه زمینه‌ها بوده و هر روز احکام بیشتری را اجرائی کنیم.

دکتر حسین عیوضلو: من معتقدم که باید ابتداء، شیوه مواجهه خود را با مسأله روشن سازیم. در این موضوع بخصوص یعنی بحث عدالت و توسعه، من فکر می‌کنم بهتر آن باشد که مسأله محور پیش برویم یعنی مثلاً بحث از رابطه عدالت و توسعه را بر اساس فرضیه‌ها دنبال کنیم. فرضیه‌ها مطرح شود و راجع به آنها بحث کنیم. من مسئله‌شناسی را رویکرد مناسبتری می‌دانم که اگر با آن موافقت هست، من بحث خود را در چارچوب آن، عرضه دارم.

دکتر علی مبینی: یا می‌توانیم از مفهوم‌شناسی عدالت، نظریه‌های عدالت در مکاتب فکری مختلف و اسلام و رابطه عدالت و توسعه بحث کنیم.

حجت‌الاسلام و المسلمین دکتر علی اکبری: من فکر می‌کنم اگر سعی کنیم بیشتر در بحث شاخص‌ها متمرکز شویم بهتر به نتیجه می‌رسیم. شاخص‌ها، تا حدود زیادی ما را به راهکارها هدایت می‌کند. مناسب است در موضع عدالت، ابتدا مأخذشناسی انجام شود. عدالت در ابعاد مختلف توسعه جای بحث دارد. شهید مطهری هم در جایی در بحث از «ولا توتوا السفهاء اموالکم التي جعل الله لکم قیاما» این مفهوم اموال را به مفهوم سرمایه در نظر می‌گیرند. سرمایه اعم از سرمایه مادی بوده و سرمایه انسانی هم هست. آنجا اولین مرحله را شناخت سرمایه، بعد نگهداری و سپس بهره‌برداری و پس از آن توسعه سرمایه می‌دانند.

عدالت در توسعه از جای دیگری سر منشأ می‌گیرد و مظاهر آن در عرصه اقتصاد است. اما نوع نگاهی که در کشور حاکم است مهم است و برقراری سیستم‌های حمایتی همچون کمیته امداد را عدالت می‌دانیم. آیا روش ایجاد عدالت این گونه است یا آنکه باید ساز و کاری فراهم شود تا طبقات پایین جامعه بر سر اصل سفره کشور بنشینند؟ این ناشی از بیش خاصی است. بنابراین باید جایگاه عدالت در تمام سطوح توسعه مشخص باشد و شاخصه‌های عدالت استخراج شود. در ارتباط با شاخص‌ها رجوع به کتاب «غرر و درر» و کلمات امیرالمؤمنین می‌تواند تا حدود زیادی نیازها را برطرف کند. به نظر من لازم است ابتدا پیامدهای بی‌عدالتی و ظلم بررسی شود و سپس به این نکته توجه کنیم برای توسعه، ضرورت دارد نسبت توسعه با عدالت تشریح شود. زمانی که می‌خواهیم این کار را انجام دهیم باید برای رسیدن به یک نظریه پایه و درست، نظریات عدالت را هم مثل نظریات توسعه مرور کنیم. نظریه‌ای را انتخاب کنیم، نظریه منتخب را پایه قرار دهیم. براساس آن نظریه از عدالت وارد بحث توسعه شویم. بعد

براساس این نظریه رابطه توسعه و عدالت را به بحث بنشینیم و بعد به شاخصه‌های توسعه عدالت محور پردازیم. یعنی می‌خواهیم شاخصه‌های عدالتی توسعه را مورد بررسی قرار دهیم. بحث این است که توسعه نباید منافی با عدالت بوده، بلکه بایستی منطبق با عدالت باشد.

اگر نظریه اعطاء کل ذی حق حقه را در نظر بگیریم، ادامه بحث خیلی وسیع می‌شود.

اینکه توسعه متوازن مطرح شد، به این دلیل بود که تعادل به هم می‌خورد. بحث این است که توسعه دستکاری در این کره خاکی است. حالا این مسأله با نظریه عدالت چگونه سازگار است. بخصوص که از نقطه نظر ارزش ما دنبال «لیقوم الناس بالقسط» هستیم و اصالت را به عدالت می‌دهیم. اصولاً عدالت مطلوب ما است نه توسعه. ما نمی‌خواهیم هدف خلقت یا هدف زندگی را بحث کنیم. بحث ما توسعه است و الا گزینه‌های اصلی قرآن عبودیت، تقوی، طهارت، قرب و امتثال آن است.

ما بحث عدالت را می‌توانیم از دو منظر دنبال کنیم. یکی بحث الگوی توسعه ملی و بومی است و دیگری توجه به اختلالاتی است که فرآیند توسعه در مقیاس جهانی ایجاد کرده و مصادیق بی‌عدالتی باعث شده تا بسیاری از صاحب‌نظران حرکت به سوی وضع مطلوب را مورد تردید قرار داده‌اند و لذا یک رویکرد این است که مصادیق بی‌عدالتی را همچون سهم عوامل تولید، ترکیب عوامل تولید و ... را بررسی کنیم. ابزارهایی که دنیای سلطه در اختیار دارد به گونه‌ای است که شرایط بی‌عدالتی را زمینه‌سازی می‌کند. لذا می‌توان در حوزه دلایل، ریشه‌ها و مصادیق، بی‌عدالتی را هم در مفاهیم نظری و هم در کارکردهای عملی در نیم قرن گذشته، مورد بررسی قرار دهیم و برای شروع بی‌مناسبت نیست که از همین مفهوم عدالت شروع کنیم.

دکتر خوش‌چهره: ضمن تأیید این مطلب، به نظر من این خیلی مهم است که بازنگری کنیم که چرا نابرابری‌ها اکثر مردم را از مواهب دانش و پیشرفت تکنولوژیکی و ایجاد ثروت و ارزش در دنیا محروم کرده است. فرمایش آقای دکتر زاهد برای من جای سؤال داشت که هر چقدر عوامل تولید ارزش‌افزایی کردند سهم بدهیم. اتفاقاً آنها با همین ابزار، سهم را به دست می‌آورند. می‌گویند تکنولوژی سهم بالایی

دارد و بنابراین سهم اصلی را به تکنولوژی می‌دهند و سهم عوامل تولید مثل طبیعت و نیروی کار را به شدت غیر متعارف می‌گذارند. با این رویکرد، می‌توانیم با تحلیل روند گذشته جهانی، وارد آسیب‌شناسی شویم. نکته دیگر توضیح این مطلب مهم است که بدانیم گرایش به عدالت دو دلیل دارد. یکی علقه و علاقه و نگرش‌های خود ما و دیگری واقعیت‌های جهانی. ما توسعه را به حرکت به سمت وضع مطلوب تعریف کردیم. دنیا معتقد است که از وضع مطلوب دور افتاده است. بنابراین به این نتیجه رسیدند که اخلاق با بحث عدالت تطبیق دارد و بایستی نوعی همگرایی را با توجه به مطالعات تطبیقی و شرایط تاریخی ایجاد کنیم و الا بحث انتزاعی می‌شود. به این دلیل که این الگوها و روش‌ها در عمل نارسایی جدی ایجاد کرده، بازنگری ضروری بوده و نسخه‌ای که پیشنهاد می‌دهیم، عدالت است.

دکتر حسین کچویان: به نظر من حتماً باید بحث مفهومی مقدم باشد چون هر کسی در ذهن خود تصویری از این مقوله دارد، توافق هم ضرورتی ندارد. در ارتباط با مطلوبیت عدالت و توسعه هم می‌توان بحث کرد. بحث من این است که اصلاً چه کسی گفته که توسعه مطلوبیت دارد. اهمیت این مسأله برای چیست؟ اولویت آن کدام است؟ اگر تعیین تکلیف کردیم آن موقع شاخص اصلی مشخص خواهد شد...

دکتر محمدرحیم عیوضی: اما من با مرور بحث‌های گذشته، شیوه دیگری را مورد نظر دارم. اگر خاطراتان باشد در بحث‌های گذشته هدف ما الگوی یک توسعه بومی بود. این امر یک متغیر مستقل دارد و یک متغیر وابسته (یا متغیرهای وابسته) که به لحاظ موقعیت‌های خاص خودشان در بحث الگوی توسعه بومی تقدم و تأخر دارند. به عنوان مثال در غرب بین آزادی و عدالت، مقایسه می‌شود و آزادی مقدم است، ولی در تفکر ما عدالت هم جزئی از اصول دینی است و هم جایگاه خاص خودش را دارد. ما در ارتباط با دو متغیر، به موضوع توسعه پرداختیم. حال به عدالت می‌رسیم. طبیعتاً کارهایی که در بحث توسعه داشتیم، بایستی در بحث عدالت هم انجام دهیم. در بحث توسعه یک تعریف مفهومی داشتیم و به نتیجه رسیدیم. بعد این بحث را مطرح کردیم که موضوع توسعه، انسان است. به نظر من، طبق همان شیوه، ما همین بحث را هم باید در مورد عدالت به انجام برسانیم. من احتمال می‌دهم که اگر از این روند خارج شویم، چه بسا بحث‌ها از متن به حاشیه رانده شود.

دکتر خوش‌چهره: البته ما که امروز بحث عدالت را مطرح می‌کنیم، در دنیا هم بحث عدالت با واژه‌های مختلف مطرح است، باید ببینیم آنها مبتنی بر چه اساسی به سمت این بحث می‌آیند و اصلاً به

چه دلیل آنجا هم مطرح می‌شود. در واقع می‌توانیم یک آسیب‌شناسی کلان بکنیم که در دنیا می‌خواستند به یک سطح رفاه مطلوب برسند ولی از آن دور شدند، اگر چه به دستاوردهایی هم رسیدند. اختلالاتی ایجاد شد که این اختلالات در عرصه‌های اقتصاد جهانی، سرمایه انسانی و... در مصادیقی از بی‌عدالتی، تبعیض و... دیده می‌شود. یک حرف این است که به سمت وضع مطلوبی که در آن برابری اقتصاد داریم، حرکت کنیم. اگر ما از این زاویه داخل شویم فضا برای بحث باز است و بعد می‌توانیم وارد بحث عدالت شویم. خلاصه منظورم این است که با یک بحث مقدماتی، آسیب‌شناسی وضع جهان را به انجام برسانیم و سپس وارد بحث عدالت شویم. در واقع با این رویکرد می‌خواهیم بگوئیم چه مسایلی پیدا شده که جهت‌گیری‌های منتقدانه کنونی را چه در دانشگاه‌ها و چه در حد دولتمردان در دنیا مورد توجه قرار داده است. این موارد نشان می‌دهد که الگوهای ارائه شده، نتوانسته وضع مطلوبی را ایجاد کند. بنابراین، اگر پیرامون الگوی توسعه بحث می‌کنیم هم مبتنی بر شرایط آسیب‌شناسی بحث کرده‌ایم و هم مبتنی بر آموزه‌های دینی به آن پرداخته‌ایم. نمی‌گوییم روی بحث آسیب‌شناسی توقف داشته باشیم، ولی این بحث مانند کتابی است که می‌خواهید مقدمه‌اش را بنویسید؛ این آسیب‌شناسی، مقدمه کتاب است که نشان می‌دهد به چه دلیل به بحث از عدالت پرداخته‌ایم.

راهبرد یاس
می‌توان بین نظرات دوستان جمع کرد. ما مفهوم‌شناسی را که انتزاعی بحث نمی‌کنیم، بلکه ناظر به وضع موجود بحث می‌کنیم. در بحث مفهوم‌شناسی ما دیدگاهمان را راجع به چند واژه آزادی، برابری و حق روشن می‌کنیم. اینها کاملاً منطبق با بحث‌های روز و روند تاریخی است و با سرعت می‌توان به یک جمع‌بندی رسید و بعد که یک دستگاه مختصات پیدا کردیم و ملاک ارزیابی مشخص شد می‌توانیم بحث را تا نتیجه، دنبال نماییم. جناب آقای مهندس نبوی.

مهندس نبوی: بحث مفهوم‌شناسی راجع به مسائل روز است. بالاخره از این مطلب می‌گذریم که یک عده آزادی را اصل کرده و با هر مفهومی که راجع به عدالت می‌گویند می‌خواهند این امامزاده را هم حفظ کنند. یعنی آخرین حلقه‌شان که آقای رالز است، طرفدار مکتب لیبرالیسم بوده و معتقد است حداکثر آزادی به طور برابر برای همه است. یعنی ملاک اصلی‌اش آزادی است و عدالت را هم در ذیل

محور اصلی آزادی تعریف می‌کند. چپ‌ها برابری اقتصادی را مبنای عدالت قرار دادند.

ولی ما هر دو مفهوم را داریم. البته کلمه عدالت وقتی در قرآن استفاده می‌شود بیشتر مفهوم برابری دارد. مثلاً برابری در مقابل قانون و برابری در توزیع امکانات عمومی و در جای دیگر مسأله استحقاق مطرح است. که نظریه نوزیک بیشتر روی استحقاق تأکید می‌کند و نظریه رالز را رد می‌کند و این که چه کسی چقدر حق دارد را مبنای قرار می‌دهد. فکر می‌کنم همه مباحث به این سه کلمه بر می‌گردد و باید دید گاهمان را راجع به آزادی، برابری و حق یا استحقاق روشن کنیم. تقریباً مجموعه مکاتب هم به این سه تا واژه بر می‌گردد.

حجت‌الاسلام دکتر علی اکبری: آقای مهندس نبوی، بحث را از مفهوم شناسی آغاز کردند و قدری هم جلو رفتند، اما به نظر من مناسب‌تر آن است که بحث را اینگونه طرح کنیم که عدم تحقق عدالت به عنوان مطلبی که محبوبیت ذاتی دارد، مورد اشکال قرار گرفته است. پس ضرورت پرداختن به بحث عدالت در توسعه مطرح می‌شود. سپس می‌توان بحث کرد که جایگاه عدالت در توسعه و نسبت عدالت با توسعه چیست. بعد به این مطلب می‌رسیم که برای حل این مشکل راهی نداریم، جز اینکه به نظریات عدالت بپردازیم. بعد احتمالاً اینطور نتیجه می‌گیریم که عدالت اصالت دارد و مقدم بر توسعه است. سپس می‌توانیم شاخصه‌های عدالت را بر مبنای شاخصه‌های ضد عدالت، بررسی کنیم.

بنابر این می‌توانیم سیر بحث را به ترتیب زیر پیگیری کنیم:

- ۱- موضوع نابرابری‌ها و مصادیق تبعیض و مفاسد ناشی از آن در توسعه
- ۲- بیان دلایل و زمینه‌های شکل‌گیری رویکرد اخلاقی و رویکرد معطوف به عدالت در توسعه
- ۳- ضرورت‌های پرداختن به عدالت در توسعه مانند نقش عدالت در ایجاد امنیت، رشد و تحقق واقعی توسعه و ...
- ۴- موضوع عدالت، مباحث نظری و مطالعات تطبیقی آن بویژه نظریه پایه در عدالت
- ۵- نسبت بین عدالت و توسعه و تقدم یا اصالت عدالت در رابطه با توسعه
- ۶- شاخصه‌ها و نماگرهای عدالت در توسعه
- ۷- راهکارهای دستیابی به شاخصه‌های عدالت در توسعه

دکتر خوش‌چهره: در همین راستا بنده عرض می‌کنم که امروزه دنیا به این جمع‌بندی رسیده که بی‌عدالتی و تبعیض اختلالات جدی ایجاد کرده، که استمرار توسعه را در دنیا به مخاطره انداخته است.

بنابراین رویکردی را به سمت مباحثی که به سمت برابری و گرایش به سمت اخلاق در اقتصاد که مصادیق بی‌عدالتی و تبعیض را از بین ببرد، ایجاد کرده است. ما هم در اینجا ضرورت را بر مبنای نیازهای دیگر در نظر می‌گیریم. بحث‌های کلامی بعداً می‌تواند مطرح شود. بنابراین خوب است که ما از ضرورت آغاز کنیم.

دکتر کچویان: آری. از لحاظ انطباق با فضای اجتماعی خودمان هم این پرسش مطرح است که الان در کشور برای چه به عدالت برگشتیم. چه ضرورتی و چه اشکالاتی مطرح بوده است. خوب است که واقع ضرورت‌شناسی شود و دلایلی که جنبه داخلی، خارجی و تاریخی دارد و روند کلی تحولات که به خود غرب مربوط است، مورد بحث قرار بگیرد.

مهندس نبوی: رامونه سردبیر قبلی لوموند دیپلماتیک کتابی دارد با عنوان ژئوپلیتیک سردرگم که در آن با آمار تکان دهنده‌ای نشان می‌دهد که سیر سرمایه‌داری چگونه حتی در اروپا به قطب‌بندی بسیار شدید بین اکثریت فقیر و اقلیتی که از همه چیز برخوردارند، تبدیل می‌شود. این پدیده را هم تکنولوژی اطلاعات و ارتباطات تسریع کرده و هم شرکت‌های چند ملیتی که در حقیقت قطب‌هایی در دنیا ایجاد شده‌اند (قطب‌های سرمایه‌داری) که اینها دولت‌ها را هم کنار می‌گذارند. الان آدم‌های معروف دنیا، حاکمان و رئیس‌جمهورها نیستند، بلکه سرمایه‌داران بزرگ هستند.

دکتر زاهد: در حال حاضر یک درصد از جمعیت آمریکا بیش از ۵۰ درصد ثروت آمریکا را در اختیار دارند.

مهندس نبوی: این آمار تکان دهنده است. نابرابری در خود اروپا هم مشکل‌ساز شده است، نمونه آن اعتراضات حاشیه‌نشینان در فرانسه بود. فرانسه زمانی از کشورهای آفریقائی، عرب‌تبار و آسیائی کارگر ارزان می‌گرفت. بعد هم این افراد تبعه دولت فرانسه شدند. حالا که وضعیت اشتغال بحرانی شده به این طبقه شغل نمی‌دهند. این قطب‌بندی در غرب شروع شده و نهایتاً سرمایه‌داری در حال به بن‌بست رسیدن است و نتیجه این شده است که امنیت را بر هم می‌زند. نمونه آن در فرانسه و به دنبال آن هلند، آلمان و ... مشهود است. این مسأله به سرعت در حال گسترش است. یعنی فاصله فقر و غنا و قطب‌های فقیر و غنی، فقط در بحث‌های اقتصادی نیست. یعنی بلافاصله به مسائل امنیتی تبدیل شده و امنیت جهان را به هم می‌ریزد.

دکتر مبینی: فرض را بر این می‌گذاریم که مبانی ارزشی و اهداف عالیه انقلاب و حکومت، عدالت بود. از این زاویه که نگاه می‌کنیم می‌بینیم که رشد استعداد‌های انسانی در بین اقشار مختلف برای ایفای این ایده‌آل شکل نگرفته است. محیط مناسب برای استفاده از فرصت‌های برابر را بوجود نیاوردیم. رانت‌ها و انحصارات موجب بی‌عدالتی شده، شدت نابرابری‌های روز به روز بیشتر می‌شود. اکثریت فقیر و اقلیت ثروتمند، نمود پیدا می‌کند و به نوعی حالت شهروند درجه ۱ و درجه ۲ را طراحی می‌کنیم. در بین اقشار جامعه، جوامع روستائی و جوامع شهری یک نابرابری و احساس عدم عدالت را به وجود آورده‌ایم. حاشیه‌نشینی، حاشیه‌گزینی و حاشیه روی در حال تبدیل شدن به یک هنجار اجتماعی است. عدم توزیع مناسب فرصت‌ها موجب عدم دستیابی به دارایی‌ها و ثروت‌ها، عدم شکوفایی استعدادها، عدم آرامش و سکون اجتماعی و موجب عدم امنیت و احساس امنیت و برقراری امنیت شده است. عدم بهره‌وری مناسب از عوامل تولید نابرابری‌ها و ناهنجاری‌های مختلف اقتصادی، سیاسی، فرهنگی را در جامعه به وجود آورده است. نابرابری‌های قومی، جنسی و... را هم می‌توان مورد بحث قرار داد.

دکتر خوش چهره: آقای مهندس نبوی در حقیقت به نحوی به بعضی از مصادیق اشکال تبعیض‌ها و نابرابری‌ها اشاره کردند. اما محوری که آقای دکتر مبینی باز کردند در راستای آسیب‌شناسی است. یعنی اشکال تبعیض‌ها و نابرابری‌ها را نام ببریم. برجسته‌ترین اشکال نابرابری‌ها که در متون درسی هم از آنها نام برده می‌شود، نابرابری‌ها بین قومیت‌ها و نژادها، بین نقاط جغرافیایی چه در مقیاس ملی و چه منطقه‌ای، نابرابری بین شهر و روستا، نابرابری بین گروه‌های اجتماعی که از جمله مصادیق این تبعیض و نابرابری عدم دسترسی مناسب به امکانات و منابع و فرصت‌هاست. از مصادیق دیگر، توزیع ناعادلانه ثروت و درآمد است. اینها از جمله مصادیقی است که خیلی برجسته تحت عنوان اشکال نابرابری در مقیاس ملی از آن نام می‌برند. این امر می‌تواند به اشکال نابرابری در مقیاس جهانی که در بحث‌های سلطه مطرح می‌شود، تعمیم داده شود. البته به آثار و عواقبش هم اشاره کردند که اشکال تبعیض به تخصیص نامناسب امکانات و منابع در مقیاس ملی می‌انجامد. می‌تواند امنیت را مختل کند و هدف توسعه را که امنیت و آرامش است در مقیاس ملی با مشکل مواجه کند. اینها حرف‌هایی است که با وقایع تجربی و نتایج کارکرد سیاست‌ها به آن رسیده‌اند و به عنوان واقعیت‌های موجود از آن نام می‌برند. پس دوستان روی تکمیل بحث تبعیضات و نابرابری‌ها در مقیاس جهانی و ملی، مصادیقی را اعلام کنند که چرا بر رویکردهای رفع تبعیض و حرکت عادلانه تأکید داریم.

مهندس نبوی: به طور مشخص بعد از جنگ تحمیلی در ایران هم عمدتاً مواهب توسعه اقتصادی و توسعه سیاسی به طبقات مرفه جامعه رسید به طوری که در این انتخابات آخر یک صف‌بندی کاملاً مشخص شد. بهره‌مندان از توسعه یک طرف قرار گرفتند و گفتند کسانی که از مواهب توسعه بی‌بهره بودند رئیس‌جمهور جدید را برگزیدند. هر دو این توسعه‌ها (دوران سازندگی و دوران اصلاحات) چون الگوش همان الگوی غربی بود، به نابرابری‌ها و عدم تعادل‌ها دامن زد و چنین مسأله‌ای در جامعه نیاز به عدالت را دوباره ایجاد کرد. البته باید انصاف داد در توسعه زیر ساخت‌ها و ارائه‌ی خدمات عمومی، عدالت منطقه‌ای رعایت شده و منابع قابل توجهی صرف پرداخت یارانه شده است.

نکته دیگر اینکه آنتونی گیدنز می‌گوید که دولت رفاه هم به ضد خودش تبدیل می‌شود. یعنی حکومت دنبال این است که شهرنشین‌ها را از مواهب زیادی برخوردار کند. برای اینکه رضایت‌شان را جلب کند و حداکثر رضایت‌مندی را ایجاد کند، مواهب را به این گروه می‌دهد. این گروه هرچه مواهب می‌گیرند توقعاتشان بالا می‌رود و بعد همین گروه، مزاحم دولت رفاهی که چنین شرایطی را برایشان ایجاد کرده بود، می‌شوند. یعنی هر روز بیشتر می‌خواهند و منابع جامعه محدود است و در نهایت این افراد تبدیل به مخالف می‌شوند. دولت‌های رفاه که با شعار اقتصادی صرف روی کار می‌آیند و این مسأله را دامن می‌زنند که در حقیقت یک نوع فرهنگ سرمایه‌داری است که این هم به جای اینکه مطلوبیت ایجاد کند به نارضایتی و قطب‌بندی تبدیل می‌شود.

دکتر کچویان: مطلب آقای نبوی برای من روشن نشد. دولت رفاه در واقع معلول فشارهای سیاسی و وضعیت اقتصادی بود. دولت رفاه در واقع تکمله‌ای بردولت لیبرالیستی بوده که مطابق آن دولت فراتر از یک کارگزاری که صرفاً ناظر است برای اینکه خود سیستم بتواند درست عمل کند باید مداخله‌هایی فراتر از تضمین قراردادهای، تأمین اجتماعی و... انجام دهد. در دولت‌های رفاه برنامه‌های مختلف تأمین اجتماعی، کار، بهداشت، هزینه‌های اجتماعی و... را در نظر گرفتند و این روش در نقطه‌ای که تاجری‌ها و ریگانی‌ها آمدند، شکست خورد و دولت رفاه دوباره به اقتصاد کلاسیک بازگشت. یعنی همان‌ها بودند که دولت رفاه را نقد کردند و تأمین هزینه‌های اجتماعی را مورد سؤال قرار دادند. با دو عامل؛ یک عامل اقتصادی و یک عامل سیاسی. عامل سیاسی باصطلاح راحتی از نزاع‌های چپ‌ها بود. یعنی ظرفیت‌های چپ‌ها کاهش پیدا کرد، ترس از انقلاب از بین رفت و شوروی‌ها مهار شدند. عامل اقتصادی این بود که

از دهه ۷۰ با فروپاشی سیستم تبدیل ارز به طلا و مشکلاتی که آن سیستم ایجاد کرد مسئله‌ای ایجاد شد، مسئله‌ای که مارکس پیش‌بینی کرده بود و آن مسئله این بود که حاشیه‌های سود در سرمایه‌داری، حاشیه‌های کمی است و به طرف پائین می‌رود و کاهش پیدا می‌کند. در این مقطع این مشکل را داشتند که دیگر نمی‌شد با سیاست‌هایی که از زمان کینز باقی مانده بود مثل کسری بودجه در اقتصاد تحریک ایجاد کنند. در این مرحله راه حل‌هایی پیدا شد. یک راه حل که بعد جهانی داشت، راه حل دیگر که داخلی بود، این بود که ما هزینه‌های دولت تقلیل بدهیم و در واقع دولت رفاه را تخریب کنیم، به این دلیل که هزینه‌های دولت رفاه از مالیات تأمین می‌شود و همزمان وقتی هزینه‌های دولت رفاه کاهش بیاید هزینه‌های مالیاتی هم کاهش می‌یابد. اصلاً بخش اصلی سیاست تاجر و ریگان تخفیف‌های مالیاتی به طبقات بالا بود. یعنی مابه‌ازا را از طبقات پائین گرفتند و به طبقات بالا دادند. اینکه شما می‌گویید دولت رفاه مشکل ایجاد می‌کند چگونه مشکل ایجاد می‌کند؟ ...

مهندس نبوی: به این ترتیب که عده‌ای از این طریق مرفه می‌شوند و خود این افراد به مخالفین دولت رفاه تبدیل می‌شوند. در جامعه خود ما به نسبت قبل از انقلاب خیلی مواهب توزیع شده ولی نارضایتی هم افزایش پیدا کرده است.

دکتر کچویان: به نظر من مسأله در اینجا به طور کلی این بود که آنها دریافتند که فراتر از میزانی که کار می‌کنند و تولید می‌کنند، می‌خورند (نه فقط طبقات صرفاً متمدن) و این یعنی بالا بودن میزان مصرف، و دیگر نیز امکان این نبود که این کار را مثل مراحل اولیه استعمار به هزینه کشورهای جهان مستضعف انجام دهند. یعنی پیدایی سطحی از تقاضا که این سطح تقاضا در شرایط استعماری، شرایط تاریخی ایجاد شده و الان دیگر این اقتصاد نمی‌تواند جواب دهد. معضل اصلی هم در بخش عرضه وجود دارد هم در بخش تقاضا. بحثی که مربوط به مصرف است این است که یک روند رو به تزاید مصرف وجود دارد که ما به ازای آن تولید نمی‌شود که این امر اقتصاد را تخریب می‌کند. این مسأله به یک معنا در دولت رفاه مدخلیت دارد ولی فراتر از آن به طور کلی وضعیتی در اقتصادهای غربی به وجود آمده که سطح مصرف و توقعات در حال افزایش است. در سیستم سرمایه‌داری حل و فصل این مشکل به این است که بگوئیم مردم طبقه پائین یا طبقه متوسط مشکل ایجاد کردند. سیستم سرمایه‌داری طوری است که چون تمرکز بر روی سرمایه است، طبقات سرمایه‌دار برای اینکه تحریک کند مشکل را در این طبقات می‌بیند. و اگر نه، از طریق باز توزیع منابع توسط طبقات بالاتر که معمولاً دولت‌های سوسیالیستی

عمل می‌کردند با این مشکل برخورد می‌کرد. به نظر من قضیه نفت هم همینطور است. غرب تشخیص داده است که بهترین راه فشار بر طبقات پائین جامعه یعنی کاهش مصرف، قضیه نفت است. بخشی از این پول به دست شرکت‌های بزرگ می‌رسد و بخشی وارد کشورهای خاورمیانه می‌شود. بخشی هم در خاورمیانه دوباره باز خرید شده و به سیستم خودشان برگشت می‌شود. در واقع این مشکلی که در سیستم وجود دارد، این وضعیت کلی که کسری‌های بودجه دائمی ایجاد می‌کند و یک میزان مصرف خیلی فوق‌العاده و فزاینده است، صرفاً ربطی به طبقات متوسط نداشته بلکه مربوط به کلیت سیستم است.

مهندس نبوی: گیدنز می‌گوید: یکی از آشناترین فرضیه‌ها راجع به فشارها و تنگناهای دولت رفاه این استدلال است که این دولت با موفقیت‌های خودش تضعیف شده است. به سخن دیگر هرگاه که فضای اقتصادی تیره و تار می‌شود آنهایی که بیشتر از همه سود می‌برده‌اند برای محافظت از موضعی که به دست آورده‌اند بر ضد گروه‌های آسیب‌پذیرتر به حرکت در می‌آیند. شورش مالیات‌دهندگان طبقه متوسط از تمایل خودخواهانه آنها برای محافظت از شیوه زندگی آسوده‌شان سرچشمه می‌گیرد، بدین‌سان گروه‌های طبقه متوسط همان دستی را که در آغاز تغذیه‌شان کرده بود را گاز می‌گیرند. در نتیجه گسترش وسیع سرمایه‌داری رفاهی بیشتر جمعیتی که در جوامع توسعه‌یافته زندگی می‌کنند از سطح بالایی از زندگی برخوردارند. اعضای وابسته به این اکثریت می‌توانند از خیر تسهیلات رفاهی که آنها را به این جا رسانده است بگذرند یا دیگر به این تسهیلات نیاز ندارند. آنها همان چیزی را می‌سازند که گالبرایت می‌گوید: اکثریت خشنود یا اکثریت انتخاب‌کننده خرسند یا فرهنگ خشنودی. که عبارت گالبرایت این است: اکثریت خشنود تصور می‌کنند که آینده را به گونه‌ای مؤثر تحت تسلط شخص خود دارند. تنها در صورتی که تهدید یا امکان تهدیدی رفاهی، عمومی و چشم‌انداز آینده‌شان را در مخاطره اندازد و یا دولت و یا افراد به ظاهر کم شایسته‌تر در صدد دخالت و یا تهدید به دخالت در نیازها یا تقاضاهایشان برآیند خشم آنها آشکار می‌شود. خلاصه در هر حال، سرمایه‌داری با بن‌بست مواجه است.

دکتر کچویان: این بحث جنابعالی، بحث دیگری است. بحث گیدنز این است که دولت‌های رفاه یک طبقاتی را به وضعیت خوب رسانده است و این طبقات علیه سیستم حرکت کرده‌اند. اصلاً تاجر و ریگان بر این اساس توانستند این کارها را انجام دهند. یعنی طبقات متوسط به وضعیت خوبی رسیده‌اند و دیگر حاضر نیستند هزینه طبقات پایین را بدهند. می‌گویند که تاجر و ریگان گفتند که دیگر مالیات نگیریم و

اینها استقبال کردند. طبقات متوسط که اکثریت جامعه را دارند گفتند که دیگر مالیات نگیریم و آن هزینه‌های رفاهی را هم نمی‌خواهیم. ما خودمان می‌توانیم تأمین کنیم. مالیات نگیرید که به طبقات پائین‌تر بدهید. خلاصه آنکه این انتقاد، انتقاد به کارکردهای عدالت‌طلبانه دولت رفاه نیست. دولت رفاه کارکردهایش خوب بود. آقای مهندس نبوی دولت رفاه را از طریق کارکردهای عدالت‌طلبانه آن نقد می‌کنند. دولت رفاه خوب عمل کرد. ولی یک مشکل پیش آمده که وقتی این مشکلات را حل کرده یک طبقانی به وجود آورده که این طبقات علی‌رغم اینکه خودشان منتفع شدند در این مقطع فکر می‌کنند که آینده تحت کنترل آنهاست. چون این تصور را دارند دیگر خواهان دولت رفاه نیستند. و در همین قالب تاجر و ریگان مالیات‌ها را کاهش دادند و همه هزینه‌های بهداشت و آموزش را کاهش دادند.

راهبرد **دکتر خوش‌چهره** اصرارشان این بود که ما به پارادوکس‌ها و یا مشکلات و تضادهایی که غربی‌ها از نظر توسعه با آن مواجه شدند بپردازیم و بن‌بست‌هایشان آن را بررسی کنیم. و این قدری فاصله بین ما و بحث رابطه عدالت و توسعه که ناگزیریم بعداً به آن بپردازیم فاصله انداخت با این حال باید اعتراف کنیم که نکات ارزنده‌ای مطرح شد. آقای مهندس نبوی، جنابعالی بحث‌تان در این خصوص، تکمیل نشد ...

مهندس نبوی: نویسنده کتاب جامعه‌شناسی سیاسی معاصر - کیت نش - در همین خصوص می‌گوید: «برخی آمارها و اطلاعات موجود ابعاد عظیم جهانی شدن اقتصاد را روشن می‌سازد. مثلاً گفته می‌شود که در سال ۹۵ تولید ناخالص ۷۰ کشور در جهان از بین ۲۰۰ کشور بیش از ۱۰ میلیارد دلار بود. در همین حال ۴۰۰ شرکت چند ملیتی هر یک بیش از ۱۰ میلیارد دلار فروش سالانه داشته‌اند. همچنین گفته می‌شود که در حال حاضر حدود ۲۰ هزار شرکت چند ملیتی یک‌چهارم تولید جهانی، ۷۰ درصد تجارت جهانی و ۸۰ درصد سرمایه‌گذاری‌های مستقیم را در دست دارند. در خصوص رشد بازارهای مالی و بورس جهانی و مبادله پولی در بازارهای مالی میزان حرکت سرمایه در هر روز حدود یک تریلیون دلار ذکر شده، در خصوص آزادسازی بازارها و حذف تعرفه‌ها و موانع تجاری نیز، میانگین تعرفه‌ها از ۴۰ درصد در دوران پس از جنگ جهانی دوم به ۴ درصد کاهش یافته است». در اروپا نیز این فاصله بصورت سرسام‌آوری زیاد می‌شود. یعنی اکثر اروپایی‌ها فقیر می‌شوند و ثروت در دستان عده کمی، متمرکز

می‌شود. فکر می‌کنم در خود فرانسه هم که این حوادث اتفاق افتاده تقریباً آثار چنین مسائلی است.

راهبرد پاس با اجازه دوستان، اکنون وارد بحث نسبت عدالت و توسعه می‌شویم؛ با ذکر این مقدمه که برخی معتقدند عدالت فی حد ذاته، مفهومی متناقض دارد به این معنا که عدالت مستلزم آزادی‌های فردی است و این یعنی گسترش رقابت. ثانیاً این آزادی‌ها اجازه نمی‌دهد که سطح یکنواختی از نظر درآمد بوجود بیاید و تفاوت درآمدها، منتهی به شکاف و بی‌عدالتی می‌شود و دولت ناگزیر به مداخله می‌شود و آن عامل اولیه را که آزادی بود، حذف می‌کند. بنابراین ملاحظه می‌شود که تعریف خود عدالت یک مفهوم پارادوکسیکال است. جناب آقای دکتر علی‌اکبری.

حجت‌الاسلام دکتر علی‌اکبری: در راستای پاسخ به این پرسش به نظر من، لازم است ابتدا پیامدهای بی‌عدالتی و ظلم بررسی شود و سپس به این نکته توجه کنیم که برای توسعه، ضرورت دارد نسبت توسعه با عدالت تشریح شود. زمانی که می‌خواهیم این کار را انجام دهیم باید برای رسیدن به یک نظریه پایه و درست، نظریات عدالت را هم مثل نظریات توسعه مرور کنیم. نظریه‌ای را انتخاب کنیم و نظریه منتخب را پایه قرار دهیم. براساس آن نظریه از عدالت وارد بحث توسعه شویم. بعد براساس این نظریه رابطه توسعه و عدالت را به بحث بنشینیم و بعد به شاخصه‌های توسعه عدالت محور بپردازیم. یعنی می‌خواهیم شاخصه‌های عدالتی توسعه را مورد بررسی قرار دهیم. بحث این است که توسعه نباید منافی با عدالت بوده، بلکه بایستی منطبق با عدالت باشد.

دکتر کچویان: یعنی ماهیت بحث در باب عدالت در همین حد است که نابرابری است؟ و مسأله این است که یک عده بیشتر پول دارند یک عده کمتر؟ تعبیر از مسئله و مشکل می‌تواند متفاوت باشد. ممکن است کسی تعبیر خیلی وسیع‌تری بکند از مشکلات و مسئله‌های ضد عدالتی توسعه.

حجت‌الاسلام دکتر علی‌اکبری: اگر نظریه اعطاء کل ذی حق حقه را در نظر بگیریم، ادامه بحث خیلی وسیع می‌شود.

دکتر کچویان: نکته همین است. من بحثم این است که شما اینطور فکر نکنید که اگر چند چیز را که یک جا جمع کردید قضیه تمام شد. ممکن است که هر کسی بگوید که من فکر می‌کنم از یک منظر

دیگری مسئله صرفاً این نیست. مقصودم این است که ببینیم آنچه بدان پیامدهای ضدعدالتی توسعه می‌گوییم صرفاً همین نابرابری‌های داخلی و نابرابری‌های بین‌سیستمی است.

راهبردی
منظور آقای کچویان این است که، ممکن است تمام بحران‌ها ختم به تضاد طبقاتی نشود. در واقع مشکلات دیگری هم هست؛ مثلاً بحران معنویت یا آرامش بشری ...

حجت‌الاسلام دکتر علی‌اکبری: اینکه توسعه متوازن مطرح شد، به این دلیل بود که تعادل به هم خورد. بحث این است که توسعه، دستکاری در این کره خاکی است. حالا این مسأله با نظریه عدالت چگونه سازگار است. بخصوص که از نقطه نظر ارزش ما دنبال «لیقوم الناس بالقسط» هستیم و اصالت را به عدالت می‌دهیم. یعنی ما دنبال تغییر هستیم به سمت استقرار عدالت. اصولاً عدالت مطلوب ما است نه توسعه. پس از انقلاب و در دوران کنونی و هرچه که به ظهور حضرت حجت (عج) نزدیکتر می‌شویم بر اهمیت آن پیوسته افزوده می‌شود و به صورت هدفی برای همه بشریت بیش از پیش ظهور می‌کند. زیرا اساساً عدالت جوهره و محور اساسی و عامل انتظام مجموعه هستی است زیرا آیه می‌فرماید: «بالعدل قامت السموات و الارض» و بنابراین استواری نظام تشریح نیز بر پایه و مدار عدل است همچنان که نظام تکوین بر پایه عدل استوار است.

بشریت در همه دوران گذشته خود به عنوان آرمانی ملی توجهی عمیق و ریشه‌دار به مسأله عدالت داشته و اکنون نیز همه نحلّه‌ها و فرقه‌ها و مکتب‌ها نسبت به آن حساس و دارای موضع هستند و مسلمانان نیز به دلیل آموزه‌های فراوان دینی در این باب بیش از دیگران در این موضوع ورود علمی و فکری و در نتیجه تألیف و تصنیف دارند، به همین دلیل در همه علوم مثل علم لغت، تفسیر، حدیث، کلام و فلسفه، اخلاق، فقه، عرفان، رجال و همه رشته‌های علوم سیاسی و اجتماعی موضوع عدالت به گونه‌ای مطرح است.

برای درک مفهوم عدل در اسلام لازم است به مفاهیم دیگری نیز که نزدیک به آن بوده یا با آن مرتبط است مثل مساوات، قسط، قصد و برخی مفاهیم مخالف و متضاد با آن مثل ظلم، افراط و امثال آن پردازیم و با روشی مناسب یعنی شیوه‌ای روش‌مند به تحلیل ماهوی آن پردازیم و نظریه‌های عدالت را که در گفتمان درون دینی مطرح شده شناسایی و مستندترین آنها را به عنوان نظریه منتخب برگزینیم. این بسیار مهم است که عدالت را به منزله اعطای حق بگیریم یا به منزله مراعات شایستگی‌ها یا به منزله

مساوات و برابری و یا به مثابه بی طرفی در نظام قضایی و یا آن را آنچنان که بعضی دوستان اشاره کردند به منزله وضع بایسته بدانیم و به استناد سخن امیرالمؤمنین (ع) که فرمود: «العدل یضع الامور مواضعها» (نهج البلاغه حکمت ۴۲۹) با سخن مولوی فهم کنیم که گفت:

عدل چه بود؟ وضع اندر موضعش ظلم چه بود؟ وضع در ناموضعش

عدل چه بود؟ آب ده اشجار را ظلم چه بود؟ آب دادن خار را

آنگاه که توانستیم نظریه صحیح را در مورد عدالت ارائه دهیم. زمینه برای کشف نسبت عدالت با توسعه فراهم می شود زیرا هر یک از این نظریه ها دارای اصول و مبانی خاص خود بوده، پیامد هر یک در موضوع ما یعنی توسعه متفاوت خواهد بود. همچنین نقد و نظرهای جدی بر هر یک وارد است و البته نظریه های دیگری نیز وجود دارد.

با روشن شدن تفسیر جامع و صحیح از عدالت و تعیین نظریه مطلوب، امکان ارائه یک تعریف همسو از آن با توسعه، شناخت پیش فرض ها و مبانی نظری و عملی آن، شناخت زمینه های آن، شناخت حیطه های اقتصادی، حقوقی، سیاسی و فرهنگی آن و حتی ابعاد بین المللی و جهانی آن فراهم می شود.

آنگاه معیارها و شاخص های تحقق عدالت روشن می شود و راهکارهای دستیابی به آن یکی پس از دیگری به دست می آید و ان شاء... توسعه عدالت محور شکل می گیرد.

مهندس نبوی: من معتقدم که اگر نگاهی به سیر بحث توسعه داشته اولاً یک تحول در نظریه های توسعه مشاهده می شود و اینکه توسعه یک روز فقط به عنوان رشد اقتصادی مطرح بود که همان لیبرالیسم اقتصادی است. در این دوران، مالکیت را به صورت مطلق برای انسان نهادینه کردند. سپس در اردوگاه مادی گرایی سوسیالیست ها درست شدند و حول جمع گرایی و بحث برابری جمع شدند و تحت عنوان عدالت هم بحث نمی کردند. این مقابله ها تأثیر داشت. طرفداران لیبرالیسم و سرمایه داری تعدیل هایی انجام دادند و برخی از مواضع سوسیالیست ها را در نظریات خودشان آوردند. والراشتاین نیز این مسأله را تئوریزه کرده بود. یعنی می گفت هر نظامی یک صعودی دارد و سپس سقوط می کند. سرمایه داری قبل از آغاز سقوط اصلاحاتی انجام می دهد و دوباره رشد می کند. امروز مارکسیست ها در تحلیل های خود مسئله جهانی سازی را ادامه سرمایه داری می دانند. اما در عین حال این الگوها در کشورهای جهان سوم به مشکل برخورد کرد و مقاومت هم در مقابل آن شکل گرفت.

من سؤال آقای دکتر کچویان را اینطور تعبیر می‌کنم که نشانه اصلی توسعه چیست؟ در نظریه‌ای می‌گویند، نشانگان توسعه از نظر مکاتب غربی سه مورد است؛ برابری، توانمندی و تفکیک ساختار. البته آنها برابری را تفسیر می‌کنند.

به نظر من نشانه اصلی توسعه غربی با تمام تغییر و تحول‌های آن، آزادی است؛ آزادی انسان محور. یعنی انسان محور است و آزاد است و معنی این اومانیسیم و آزادی این است که اراده انسان مطلقاً آزاد باشد. آنها آزادی را به این می‌دانستند که موانع تصمیم‌گیری و اتخاذ تصمیم را باید برداریم. البته در مواردی که تعارض پیش می‌آمد برای اصلاح آن هم تلاش می‌کردند. حتی آخرین نظریه پردازان لیبرالیسم هم در مورد عدالت، مثل رالز که اصل نظریه‌اش روی آزادی انسان است یعنی حداکثر آزادی برای انسان‌ها. نقد نوزیک به رالز این است که که می‌گوید نظریات او محدودیت ایجاد می‌کند و نباید آزادی مالکیت فردی محدود شود و حکومت را هم ضد آزادی می‌داند. اگر چه ما از عدالت صحبت می‌کنیم اما غرب آزادی را نشانه توسعه می‌داند و عدالت را روی مبنای آزادی تعریف می‌کند و ما عدالت را روی مبنای حق تعریف می‌کنیم.

مهندس نبوی: زمانی که عدالت را تأویل می‌کنیم به اینجا بر می‌گردد که آن را به انسان و آزادی یا حق برگردانیم. غرب اولویت اول را آزادی می‌داند ولی ما معتقدیم آزادی یکی از حقوق است. ولی «حق» در دیدگاه ما مناسبت و اولویت دارد. این حق هم حقی نیست که با تشخیص انسان باشد، بلکه به حق مطلق بر می‌گردد. یعنی انسان هر مقداری که با آن قرابت پیدا می‌کند و به آن نزدیک می‌شود آزادی‌اش معنا پیدا می‌کند و استحقاق پیدا می‌کند و اینجا «اعطاء کل ذی حق حقه» تعریف ما از عدالت می‌شود که آزادی هم یکی از حقوقی است که با آن تعریف بازسازی می‌شود. شهید مطهری می‌گفتند که عدالت یک ارزش پیشینی است یعنی دین را هم با عدالت می‌سنجیم ولی آنها می‌خواهند بگویند که آزادی یک ارزش پیشینی است.

راهبرد به این ترتیب آقای مهندس نبوی، مدلی را پیشنهاد دادند که در آن نسبت عدالت و آزادی و حق در مکتب ما تبیین می‌شود و ضمناً هم مشخص می‌شود که با تفکر مدرنیته، تفاوت مبنایی دارد. یعنی آنها آزادی را بنیان می‌دانند. حتی یک عده از این فیلسوفان جدید معتقدند که بحث آزادی بیرون فلسفه است و تقدم دارد.

دکتر محبیان: قبل از اینکه نظرم را در رابطه توسعه و عدالت عرض کنم، در مورد نظر آقای مهندس نبوی که فرمودند عدالت از نظر لیبرال‌ها لزوماً به آزادی می‌انجامد یا به آزادی‌های لابه شرط. من معتقدم عدالت لزوماً به آزادی‌های لابه شرط نمی‌انجامد. منطقتش را هم این می‌دانم که از آنجا که عدالت به روابط بازگشت دارد، تابعی از روابط جمعی یا مبنای روابط جمعی است. چون هر قراردادی خود به خود در جمع تعیین تکلیف و تعیین حدود می‌کند، این تعیین حدود عنوان لابه شرط را از آزادی و از همه روابط انسانی بر می‌دارد. چون شما در هر قراردادی مجبور هستید بخشی از اختیارات خودتان را واگذار کنید و گرنه اصلاً قرارداد شکل پیدا نمی‌کند. اگر شما این عنوان لا به شرط را از همه چیز، از جمله آزادی‌ها بردارید در واقع عدالت مشروطیت آفرین است. یعنی عدالت ماهیتش اینست که روابط انسانی را مشروط می‌کند، چون قرارداد می‌کند. یعنی یک رابطه جمعی را بین خودتان تعریف می‌کنید و آن را عدالت تعریف می‌کنید. من، عدالت را رابطی می‌دانم که تجلی‌اش می‌تواند به شکل یک قرارداد باشد.

راهبرد یاس
اما عدالت اگر قرار دادی باشد که دیگر مبنایی نمی‌شود.

دکتر محبیان: قرارداد را به مفهوم قرارداد عرفی هابزی، لاکي و... نگیرید. چون خیلی جاها ممکن است قرارداد را ببندند و عدالت مبنای آن نباشد. آزادی، ترس و یا چیز دیگری مبنای آن باشد. عدالت به تنهایی و برای فرد معنا ندارد. حداقل دو طرف می‌خواهد. اگر برای فرد هم می‌خواهیم عدالت را پیاده کنیم حداقل دو وجه از انسان را می‌بینید. شما باید حداقل دو طرف برای آن ببینید تا عدالت تعریف شود. برای همین است که «وضع شیء فی موضعه» می‌بیند، یک وضع می‌بینید یک موضع شیء را می‌بینید.

راهبرد یاس
اما در مورد نسبت عدالت و توسعه ...

دکتر محبیان: در مورد رابطه توسعه و عدالت به عنوان دو کلی، ۴ وضع می‌تواند مطرح باشد. یک وضعش این است که ما رابطه را تباین و عدم تراحم در نظر بگیریم و بگوئیم توسعه مفهومی است برای خود و عدالت نیز مفهومی برای خود است و هیچگونه تداخل و تراحمی ندارند. بحث دیگر تعارض توسعه و عدالت است. یعنی بگوئیم که اصلاً توسعه و عدالت به گونه‌ای هستند که آمدن این یکی نافی دیگری است. مفهوم دیگر این است که توسعه حاصل عدالت است. یکی دیگر اینکه عدالت حاصل

توسعه است. برای تعریف رابطه این دو مفهوم کلی باید این مفاهیم را درست تعریف کنیم. ما در بحث توسعه به یک تعریف رسیدیم. به نتیجه رسیدیم که تعاریف متکثر است و تعریف واحدی ندارد. ما تعریف خودمان از توسعه فراموش نکنیم، ما به حیات طیبه رسیدیم.

برای عدالت یک تعریف مصداقی و یک تعریف مفهومی می‌توانیم داشته باشیم. در تعریف مفهومی اختلاف کمتر است. در تعریف مصداقی اختلافات شروع می‌شود. وقتی امیرالمؤمنین (ع) می‌فرمایند «وضع شیء فی موضعه» اینجا خیلی‌ها ممکن است بپذیرند منتهی وقتی که سؤال شود موضع چیست و از کجاست ممکن است، اختلافات بیشتر شود. یعنی اگر آن، بحث تعریف وضعی از عدالت را در نظر بگیریم که امیرالمؤمنین (ع) انجام می‌دهند: «وضع شیء فی موضعه». سؤال اینجا مطرح است که آیا عدم عدالت برخاسته از عدم تشخیص وضع است، شیء یعنی مصداق را درست تشخیص ندادیم، یا تشخیص موضع را درست انجام ندادیم. یا انطباق وضع بر موضع را درست انجام ندادیم، یعنی آن شاخصی که شما می‌فرمائید که ما تشخیص می‌دهیم عدم عدالت رخ داده، اینجا این است که ما وضع را درست تشخیص ندادیم. موضع درست است. شیء هم درست است. منتهی وضعی که تشخیص دادیم این وضع آن وضع مطلوب نیست. برای همین این عدالت محقق نشده، یعنی غفلت یا عدم آگاهی نسبت به وضع موجب عدم عدالت شده است.

سؤال دیگری مطرح می‌شود، وقتی که بحث وضع می‌شود به این نتیجه می‌رسیم که آیا عدالت اصولاً یک احساس یا وضع روانی است، یا یک واقعیت عینی و یا تطابق یک وضع روانی یا وضع احساس بر یک واقعیت عینی. معنی‌اش چیست. یعنی عدالت اصلاً امری انسانی است؟ اگر سوژه اندیشنده را حذف کنیم آیا عدالت باز هم وجود دارد. یعنی فرض کنیم در عالم هیچ انسانی موجود نبود. آیا مفهوم عدالت باز هم وجود داشت. یعنی عدالت در بیرون از انسان یا سوژه اندیشنده آیا معنا و مفهوم دارد یا نه؟ یعنی ما عدالت را یک احساس بدانیم جدا از روابط بیرونی، یک احساسی بدانیم که به سوژه بستگی دارد. معنایش این است که مفهوم عدالت مفهوم مستقر و قاطع و اتمام یافته‌ای نیست، به تبع تبع و تطور انسان مفهوم عدالت نیز تغییر می‌کند. یا به تبع تغییر موضع یا به سبب تغییر وضع یا حتی به سبب تغییر شیء، تغییر می‌کند. وقتی که حافظ می‌گوید

به می سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید
 که سالک بی‌خبر نبود ز راه و رسم منزل‌ها
 معنایش این است که تشخیص تغییر کرده است. پس آیا عدالت یا انطباق این وضع بر حسب تغییر سوژه،

به حسب تغییر وضع، به حسب تغییر موضع، دگرگون می‌شود، عدالت از موضع مطلق بودنش خارج می‌شود یا نه. به عبارتی عدالت هر چند فرا روایت است اما فرا روایتی مطلق نیست.

اگر عدالت را مفهومی انسانی و تابع وضع و به عبارتی نسبی تلقی کنیم ثابت است ولی اگر عدالت را مفهومی مطلق در نظر بگیریم، آن موقع تابع تغییر وضع نیست. آن موقع تابع تغییر موضع هم نیست. یعنی ما باشیم یا نباشیم عدالت همین است. پس چرا ما اشتباه برداشت می‌کنیم. چرا بعضی‌ها یک وضع را عادلانه تلقی می‌کنند بعضی‌ها این وضع را عادلانه تلقی نمی‌کنند. اشکال از کجاست. وقتی که ما عین بیرون را می‌بینیم و همه یک برداشت از آن داریم چرا قرائت‌ها و روایت‌ها بمان متفاوت می‌شود. آیا این تفاوت به خاطر ابهام در معنا است؟ اگر این چنین است و امری مطلق است و خداوند مفهوم عدالت را آورده و اگر اینچنین است چرا باید برای ما ابهام داشته باشد. یعنی یک مفهوم مطلق که عملاً کار نسبی را انجام می‌دهد به دلیل اینکه اصلاً نمی‌شود آن را تشخیص داد. آن موقع این مفهوم عدالت چه کارکردی می‌تواند داشته باشد. من معتقدم که مفهوم خود عدالت را اگر بشکافیم کار به این سادگی نیست. مگر اینکه این برداشت را فقط به عدالت اجتماعی تخصیص دهیم. یعنی با همان شاخصه‌هایی که می‌فرمائید ملموس و قابل اندازه‌گیری است. عدالت شاخصه‌ای است که ما قراردادها را با آن می‌سنجیم.

راهبرد یاس
 به این ترتیب نظر دکتر محیبان این است که ما می‌توانیم دو تعریف از عدالت را در نظر بگیریم. در یک تعریف، عدالت را مطلق می‌دانم که مستقل از سوژه در عالم وجود دارد و قرآن هم ظاهراً دلالت به این معنا دارد که عالم اصلاً بر مبنای عدالت ایستاده است. البته ایشان تعریفی سیال هم از عدالت مطرح کردند.

دکتر کچویان: اما بحث مهم دیگری هم مطرح است که در اینجا مغفول ماند؛ به نظر شما این عدالت است یا بی‌عدالتی؟ یک بحث معرفت‌شناسانه که شما چه چیز را می‌بینید که بعد حکم به این می‌کنید که عدالت است. شما وقتی می‌گوئید این استکان هست یا نیست یک تصویر ذهنی از یک ما به ازاء خارجی دارید. برای اینکه بگوئید اینجا یک استکان است. این تطابق و صدق با بیرون مطرح است و قابل ارزیابی است. یعنی وجود جهان خارج و این شیء در جهان خارج این امکان را می‌دهد که شما ارزیابی کنید. حالا شما می‌گوئید عدالت. برای این موضوع چیزی در عالم وجود ندارد که ما ببینیم و با آن ارزیابی

کنیم. نظر سنت این است که امرهای اخلاقی، خصایص این عالم‌اند، یعنی وجه عینی دارند. مثل اینکه شما چیزی را در جایی می‌بینید وصف وجوه اخلاقی هم بحث خود را همانند جسم بودن دارد، همانند عدالت، زشتی و زیبایی. نگاه دوم، نگاهی است که در معرفت‌شناسی جدید ایجاد شده است. در معرفت‌شناسی جدید احکام اخلاقی را از حوزه علم بیرون گذاشتند، چون مابه‌ازایی ندارد که بسنجید و بگوئید چه درست است و چه غلط.

دکتر محبیان: من سعی کردم که روی کلمات دقت کنم و گفتم عدالت از آنجائی که به روابط بازگشت پیدا می‌کند می‌تواند تابع قرارداد جمعی یا مبنای آن باشد. اصل دعوا به افلاطون و ارسطو بر می‌گردد. به نظر من این بحث عدالت را هیچ کس زیباتر از سقراط بازشکافی نکرده است. شما باید این را مشخص کنید. این که می‌گوئیم فلان مسأله عادلانه است. استنباط عدالت‌مان را از چه گرفته‌ایم. از خود این شیء و روابط آن با اشیاء دیگر، که کارکرد انضمامی است. این استنباط متحول و ارسطویی می‌شود. یعنی به حسب تغییر تاریخ، تغییر می‌کند؛ مثل زیبایی و زشتی. یعنی چیزی که شما ۵۰ سال پیش می‌گفتید زیبا است، الان ممکن است زیبا نباشد، حتی در حالات و آنات مختلف. یک مفهوم افلاطونی داریم که شما تمام این نسبت‌ها به مفهومی که آن مفهوم هم عینیت دارد ولی نه در اینجا، راجع می‌شود.

دکتر کچویان: مشکل من با این بحث اینست که این بحث را چگونه به بحث خودمان نزدیک کنیم. در این باب مشکل معرفت‌شناسانه نداشتیم. ما بحث این را نداریم که معیارهای عدالت از کجا می‌آید. ما راجع به هر چیز ممکن است در دو سطح بحث کنیم. یکی بحث فرمال و صوری است و دیگری بحث جوهری یا ماهوی است. ما اینجا بیشتر روی بحث ماهوی کار داریم. یعنی نمی‌خواهیم بگوئیم که مشکل ما اینست که مقیاس‌های عدالت، مقیاس‌های قراردادی تلقی شده، که البته ممکن است شده باشد. چگونه بحث شما به موضوع بحث ما در مورد عدالت ربط پیدا می‌کند.

دکتر محبیان: شما می‌فرمائید تناسب بین توسعه و عدالت، من می‌گویم طرفینی که مشخص می‌کنید، باید ببینید نسبت بین چه چیزهایی برقرار می‌شود. برای دو مفهوم کلی مبهم غیر تعریف شده که نمی‌توانید تناسبی تعریف کنید. شما توسعه را تعریف کردید تا رسیدید به حیات طیبه. گفتیم تعاریف مختلفی داریم ما توافق می‌کنیم منظورمان حیات طیبه است. من می‌گوئیم راجع به عدالت هم باید اول نگاه کلان خود را نسبت به این دو نگرش مشخص کنیم. اگر شما به سمت تلقی ارسطویی بروید، می‌روید به همان تعریف غربی و در آخر بی‌تردید دیدگاه رالز بیرون می‌آید. اما اگر به آن سمت نرفتید

آن وقت تعریف خواهید داشت و حتی منابعی که باید مطالعه کنید فرق می‌کند.

دکتر کچویان: موضوع نزاع ما این نیست، نمی‌گوییم که این چیزی که شما می‌گوئید لازم نیست. می‌گوییم بحث مفهومی لازم است، ولی یک مفهوم را از جهات مختلف می‌شود بحث مفهومی کرد. چگونه بحث صوری راجع به این که چگونه صدق و کذب قضایای مربوط به عدالت را تعیین می‌کنید با این بحث ربط پیدا می‌کند. بحث شما در نهایت این است که سنجش قضایای مربوط به عدالت دو معیار دارد یکی اینکه ما به ازاهای عینی در این عالم وجود دارد و به اعتبار آنها هم صدق و کذب قضایای مربوط به عدالت را تعیین می‌کنیم. یکی دیگر، نه تابع قراردادها و توافقات ما است. می‌گوییم این بخش از بحث مفهومی مربوط به عدالت است، ولی چگونه به بحث ما ربط پیدا می‌کند. نمی‌گوییم ربط ندارد، ربطش را روشن کنید.

مهندس نبوی: من هم معتقدم که بحث آقای محییان، مسئله را در ارتباط با توسعه حل نمی‌کند. سؤال این است که توسعه با عدالت رابطه دارد یا نه؟ به نظر من، با مفاهیمی که داریم، توسعه به عدالت ربط دارد و نشانه اصلی توسعه هم می‌تواند عدالت باشد. ولی عدالت را با چه تعریفی و چه نگاهی ببینیم. گاهی مبنای عدالت را آزادی می‌گیریم، یک بار حق می‌گیریم. اینها با هم متفاوت است.

حجت الاسلام دکتر علی اکبری: من می‌خواهم از نگاه دینی به قضیه نگاه کنم. در فرضیه‌ای که قابل تأیید و اثبات است، می‌توانیم عدالت را به مثابه هدف در توسعه نگاه کنیم. که شواهد و قراین متعددی دارد. آیه شریفه «انا ارسلنا رسلنا بالبینات فانزلنا معهم الكتاب والمیزان ليقوم الناس بالقسط»، «امرت لأعدل بینکم» یا «لو عدل فی الناس لاستغنوا... اقرب بالتقوی»، «العدل حیات» ...

دکتر کچویان: اما همین بیان نشان می‌دهد که هدف فرد نیست. چون هدف یک چیز بالاتری است، التقوی ...

حجت الاسلام دکتر علی اکبری: از همه بالاتر، همانطور که عرض کردم در نگرش ما، جامعه آرمانی، ظهور امام زمان (عج) را داریم. «یملأ الله به الارض قسطاً و عدلاً»، نگفت دیناً و تقواً. یعنی اینکه آن منجی هم می‌آید برای اینکه این هدف محقق بشود. به نظرم مناسب باشد که عدالت را به عنوان هدف توسعه مورد بحث قرار دهیم. اگر از این زاویه بحث کنیم، عدالت مثل روحی در تمام جریان توسعه می‌تواند راهنمای عمل ما باشد و خیلی مسائل ما را حل خواهد کرد. برای ورود به این بحث باید

مبناهای علمی داشته باشیم. عدالت در هر کجا یک معنا دارد در فقه، اقتصاد، اخلاق و ... این بحث در حیطه‌های مختلف مطرح شده، لذا تبیین مبانی نظری آن مهم است. شهید مطهری هم در بحث عدالت چهار نظریه را مطرح می‌کند. به عنوان یک پیشنهاد، می‌توان آن بحث را بیشتر پرورش داد و به نظریات گویاتری که با حیات طیبه هماهنگی داشته باشد رسید. این مسأله خیلی مهم است و خیلی خوب می‌تواند کمک کند که به هدفمان نزدیک شویم. اینجا تأکید کنم که ما نمی‌خواهیم هدف خلقت یا هدف زندگی را بحث کنیم. بحث ما توسعه است و الا گزینه‌های اصلی قرآن عبودیت، تقوی، طهارت، قرب و ... است.

دکتر عیوضی: بنده اعتقاد دارم که رابطه توسعه و عدالت را با یک حکم کلی نمی‌توان مورد بررسی قرار داد. باید به نگرش‌ها و تعاریفی که از این دو مفهوم می‌شود مراجعه کنیم. ما توسعه را یک امر فرهنگی می‌دانیم و اگر در کی فرهنگی از عدالت را محور بحث قرار دهیم، تنوع فرهنگ‌ها، موضوعیت و برجستگی می‌یابد. نتیجه طبیعی این واقعیت، بروز تنوع تعاریف و تعابیر مختلف از توسعه و عدالت به لحاظ مفهومی و مصداقی است. دیگر اینکه، طرح توسعه به مثابه یک مسأله، ماهیت ملی دارد؛ یعنی توسعه همواره در قالب و چارچوب دولت - ملت‌ها تجزیه و تحلیل می‌گردد. بنابراین در بررسی و تشریح رابطه بین توسعه و عدالت هم باید همین چارچوب مدنظر قرار گیرد تا نتایج آن جنبه کاربردی و عملی بیابند و واقعیت‌های عینی و ملموس در نظام‌های متنوع جوامع، منشاء اثر در اصلاح نظروزرزی در این خصوص شوند. بدین ترتیب پلی میان اندیشه و عمل برقرار می‌شوند و لذا می‌توان امیدوار بود که ورود به این مباحث، نهایتاً به شناخت بهتر مسأله‌ی مورد نظر خواهد انجامید. بنابراین بحث در این رابطه به مفهوم و بستر مناسب برای تحقق آن برمی‌گردد. به بیان دیگر، باید این پرسش را پاسخ داد که نگرش ما نسبت به عدالت چگونه است و چگونه باید باشد و از رابطه دو سویه و رفت و برگشتی میان این دو، می‌توانیم مدل ارائه دهیم، مثلاً مدل توسعه عدالت محور یا مدل توسعه‌ی انسان محور.

مسئله دیگر در رابطه با کرامت انسان است که تحققش در کدام حوزه عملیاتی قابل وقوع است. یک عده از نظریه‌پردازان در تعریف این بحث عدالت را مطرح می‌کنند. یعنی اعتقادشان این است که تا عدالت در جامعه تحقق پیدا نکند نمی‌توان از کرامت انسان صحبت کرد. خوب این بحثی است که کاملاً در حوزه نظریه، به ارتباط میان عدالت و توسعه می‌پردازد. یک بحث هم این است که کرامت انسان به بحث آزادی و مصداقی که اشاره شد برمی‌گردد. در رابطه با مسئله مربوط به ضرورت بحث از عدالت

باید بگویم که ما در همین حد هم اگر به این ضرورت توجه داشته باشیم شاید بگوئیم که اقتناع کننده است. به هر حال عدالت یکی از وجوه زندگی بشری است که در راستای احقاق حق به هر شکلی (مساوات، برابری، رعایت استحقاق‌ها و...) عمل می‌کند. در تعریف مفاهیم خیلی قرابت و نزدیکی وجود دارد، مثلاً وقتی در بحث علامه جعفری در تعریف از عدالت نگاه می‌کنیم، می‌بینیم بحث کربن را در رابطه با عدالت یعنی توجه به رفتارهای قانونی، به صورت مشابهی مطرح می‌کند. یا مثلاً علامه طباطبایی بحث عدالت را به عنوان التزام به «حد الوسط و الاجتناب عن التفریط و الافراط» این تعاریف خیلی با هم نزدیک هستند. ما دیگر باید وارد بحث جدی ارتباط شویم. فکر می‌کنم به عنوان حاصل جمع جلسه هم بشود گفت که ما توانستیم ضرورت ورود به این بحث را تبیین کنیم.

بنده نظرم این است که عدالت از منظر اسلام هدف نیست. ابزارها سلسله مراتبی و دارای اولویت هستند. توضیح اینکه در اسلام هدف رسیدن به یک کمال است. مثلاً قرآن دارد «واعبد ربك حتى يأتيك اليقين» یعنی هدف نهایی و تکاملی و مراتب بالا این است که انسان در این دنیا به یقین برسد. حالا ابزارهای متفاوت با سلسله مراتب متفاوت این مسیر را تبیین می‌کند. شرایط را فراهم می‌کند توسعه خوب است اما مشروط بر اینکه در کنار آن عدالت باشد. عدالت مقدم بر توسعه با ارزش است.

مهندس نبوی: من اشاره کردم که اگر نظریه‌های عدالت را بررسی کنیم، به دو مفهوم برگردانیده می‌شوند. کسی عدالت را بد نمی‌داند ولی از روی ظن خود آن را تعریف می‌نماید. در مکاتبی که بر پایه انسان هستند و به مباحث روشنگری و مدرنیستی و نگاه مدرن به دنیا برمی‌گردند، عدالت را به آزادی برگردانده و در حقیقت عدالت را معادل آزادی می‌دانند. در نگاهی دیگر، عدالت به حق برگردانده می‌شود. تفاهم شده است که به هنگام بحث از توسعه، صحبت از روابط اجتماعی است، یعنی روابطی که بین انسان‌ها با یکدیگر، انسان با طبیعت و انسان‌ها با حکومت مطرح است، بایستی در تمام این روابط حق حاکم بوده و رعایت گردد. یعنی رعایت حق در رابطه «انسان با خدا»، در رابطه انسان با اجتماع خودش، در رابطه انسان با طبیعت، با آب، با هوا، با منابع، با حکومت و... بایستی حق رعایت گردد که در مکتب ما هم، حق تعریف شده است.

برای آنکه سر رشته بحث را همچنان تا حصول نتیجه دنبال کرده باشیم، مروری بر مباحث انجام شده تا اینجا را مطرح می‌کنیم: ابتدا از

دلایل ضرورت رعایت عدالت در توسعه بحث و مقدماتی که منجر به توجه و پذیرش عدالت در توسعه گردید، مورد اشاره قرار گرفت (در حقیقت بیان مصادیقی از نابرابری‌ها و ظلم‌ها و مسیری بود که توسعه را دچار مشکل کرده بود)، سپس از نگاه به عدالت و مفهوم عدالت سخن گفته شد که در حقیقت نگاهی به نظریه‌های عدالت بود و مفهوم شناسی آن بود و بیان شد که مجموعه نظریاتی که در مورد عدالت مطرح است یا به مبحث «آزادی» منتهی می‌شود یا به بحث «حق» و «استحقاق». در واقع نظریات مدرنیستی و لیبرالیستی، عدالت را به گونه‌ای تعریف می‌کنند که تأویل آن به آزادی بر می‌گردد و آزادی در آن «اصل» است؛ ولی برخی نظریات هم عدالت را به حق برمی‌گردانند. بحث شد که معنای عدالت در دیدگاه اسلام به حق برمی‌گردد و در واقع مبنای عدالت حق است. آقای دکتر عیوضلو.

دکتر عیوضلو: به نظر من بررسی علل طرح عدالت در توسعه، بحثی جدا از مفهوم شناسی عدالت است. اکنون سؤال این است: چه جنبه‌هایی از عدالت در توسعه مدنظر قرار می‌گیرد؟ قبلاً در پاسخ به این سؤال به بحث‌های تولید سرانه بیشتر توجه می‌شد و اکنون بحث‌های اجتماعی و انسان، گسترش پیدا کرده و بحث فرصت‌ها هم مطرح شده است.

می‌توان فرد صاحب نظری را که در این زمینه کار کرده است، دعوت کرد تا بحث را ارائه کند و سایرین آن را نقد کنند و در روش دوم می‌توان سئوالاتی را مطرح کرد که افراد روی آن کار کرده و نتایج را ارائه کنند.

در اینجا من به چند محور اشاره می‌کنم و هر کدام را که مهم‌تر دانستیم می‌توانیم باز کنیم. یک بحث مهم در این رابطه این است که مسأله عدالت چیست؟ در عدالت اجتماعی و عدالت اقتصادی، این بحث مطرح است که چگونه می‌توان میان فرد و جمع، جمع کرد که نه فرد از میان برود و نه جمع و هم فرد حفظ شود و هم جمع. یعنی نه هویت‌های فردی از بین برود و نه هویت‌های جمعی. فرمولی که بتواند بین این موارد سازگاری ایجاد کند، «عدالت» نامیده می‌شود که در حوزه اجتماع دارای یکسری معانی و در حوزه اقتصاد دارای یکسری معانی دیگر است. مثلاً در حوزه عدالت اجتماعی به «قرارداد» می‌رسند که از طریق قرارداد می‌توانند بین فرد و جمع سازگاری ایجاد کنند؛ در حوزه عدالت اقتصادی هم چون

خواسته‌ها با هم متفاوت بوده و منافع با یکدیگر در اصطکاک است، با چه فرمولی می‌توان بین خواسته‌ها و منافع متعدد و حتی متضاد، سازگاری ایجاد کرد تا بیشترین رضایتمندی حاصل گردد؟ برای حل این مسائل «مکاتب» مطرح می‌گردند که متعدد و متنوع‌اند ولی مسأله عدالت می‌تواند یکسان باشد. برای جواب دادن به چنین مواردی، مکاتب و ساز و کارهای مختلفی مطرح می‌شوند.

در تحقیقی که براساس اقتضاها و ویژگی‌های عدالت داشتم، به این نتیجه رسیدم که می‌توان بین همه دیدگاه‌ها و نظرات جمع کرد و مفهومی انتزاعی را پیدا کرد که مشترک بوده باشد. علت آن هم این است که عدالت به تعبیر برخی امری فرادینی است و به تعبیر برخی دیگر عدالت امری قبل دینی است که امری فطری و عقلی محسوب می‌شود، لذا عقول و فطرت‌های سالم می‌توانند آن را درک کنند. بر این مبنی خیلی از متفکرین و دانشمندان، بی‌غرض در فهم کلی و عمده از عدالت، می‌توانند جنبه‌های مشترکی داشته باشند.

در تحقیقی که انجام دادم، خیلی از تعبیر را یکسان یافتم و دیدم که می‌توان بین آنها جمع و سازگاری ایجاد کرد؛ هر چند که سازواره‌ها و مکاتب می‌توانند متعدد و متنوع بوده باشند. بنابراین یک ویژگی مهم عدالت این است که عدالت امری قبل دینی، عقلی و فطری است که در تعبیر مرحوم علامه طباطبایی هم مطرح است و ظاهراً ایشان هم با استفاده از کتاب المفردات راغب اصفهانی این مطلب را نقل کرده‌اند که عدالت دوگونه است. مفهوم کلی عدالت را همه می‌فهمند که سؤال معروف این مفهوم این است هل جزاء الاحسان الا الاحسان که اگر کسی به شما نیکی کرد، آیا جواب آن به جز نیکی است؟

این نوع از عدالت، جنبه قبل دینی و عقلی و فطری دارد. طوری که همه می‌توانند درک کنند. ولی مواردی هست که به دنبال مشخص کردن حق افراد است که قابل نسخ می‌باشد. مثلاً در مسائل فقهی، جبران یک ظلم مطرح می‌شود که می‌تواند قابل نسخ هم باشد. ویژگی دیگر عدالت این است که عدالت یک وضع بایسته است ولی اینکه وضع بایسته چیست؟ در دیدگاه لیبرالیسم دارای یک جواب و در دیدگاه اسلام دارای جوابی دیگر است.

جنبه دیگر در پاسخ به مسائل عدالت، مهم‌ترین بحثی که در عدالت اجتماعی مطرح می‌شود این است که در مورد کالاهایی که حالت اولیه داشته و کسی روی آنها زحمتی نکشیده و امتیازی برای افراد نیست، باید برابری مطرح بوده و صحبت از قواعد عدالت است که در این مورد، کالاهای اولیه مطرح‌اند. از

جمله کالاهای اولیه آزادی، شرافت، کرامت انسانی، حقوق و ... است. در این کالاها، هیچ دلیلی برای نابرابری نداریم و اکثر مکاتب در این جنبه با یکدیگر توافق داشته‌اند.

در حوزه عدالت اجتماعی، یکسری کالاهای اولیه وجود دارند که قاعده عدالت در این موارد این است که بتوانیم برابری را برای همه مطرح کنیم و مکاتب هم تقریباً در این مورد توافق دارند. مثلاً رالز یک تعبیر و فارابی تعبیری دیگر دارد ولی حرف هر دو یکی است. رالز می‌گوید فرض کنید که فردی نمی‌داند منافعش در چیست، مطمئناً در چنین حالتی به برابری رأی خواهد داد؛ اصلاً شرط زندگی اجتماعی این است که در اینجا برابری مورد تأیید قرار بگیرد.

فارابی هم در این مورد تعبیر به «قسمه الخیرات المشتركة التي لاهل المدينة علی جمعهم» دارد که خیرات مشترک را مطرح می‌کند و اگر به صورت انتزاعی نگاه کنیم خیرات مشترک دقیقاً همان کالاهای اولیه است.

حتی عدالت به عنوان اعطاء کل ذی حق حقه که در تعبیر حضرت علی (ع) است، قبل از ایشان هم وجود داشته است. لذا در این جنبه‌ها، شرط اینکه بتوانیم در اجتماع با یکدیگر زندگی کنیم این است که برابری بوده و آدم حساب شویم که این مسأله هم به این برمی‌گردد که طوری بین فرد و جمع، جمع کنیم که نه فرد از میان برود و نه جمع.

بحث بعدی این است که «اعطاء کل ذی حق حقه» باید چگونه انجام شود که حق او اداء شده باشد؟ هر کس هم براساس ظن و اولویت خود، به این چگونگی پرداخت حقوق پاسخ می‌دهد. باید فرمول پرداخت حق را هم به دست آورد که در چه شرایطی این حق اداء می‌شود؟ در جوامع مدنی این را به عنوان شوؤن لازم‌الرعايه می‌شناسند و تعریف می‌کنند، مثلاً در یک مجتمع مسکونی، شوؤنی مطرح است و عدالت هم منوط به رعایت شوؤنی است که مطرح شده است. در جامعه و سایر موارد هم شوؤن مطرح است، که قرارداد اجتماعی هم می‌تواند از آن منتج گردد. گمان نمی‌کنم در حوزه عدالت اجتماعی، بیش از این موارد، مطلب خاصی وجود داشته باشد.

بعد وارد حوزه عدالت اقتصادی می‌شویم. براساس مطالعه‌ای که انجام داده‌ام، بسیاری از مکاتب در این زمینه هم نقاطی مشترک دارند، ولی بحث بر سر جامعیت این مکاتب است. مکاتب مارکسیستی و سوسیالیستی بیشتر به مفهوم برابری اشاره کرده‌اند ولی مکاتب لیبرالیستی بیشتر به مفهوم استحقاق توجه نشان داده‌اند؛ ولی بر این اساس که هر کدام چه اقتضائی داشته باشند، هر دو درست‌اند. در مطالعه‌ای که

در سیستم اسلامی داشتم به این نتیجه رسیدم که اسلام تقریباً به همه این زمینه‌ها صحنه گذاشته ولی نگاهی جامع داشته و می‌تواند همه اینها را در بر بگیرد. جمع‌بندی بحث من در این حوزه این است که در مواردی که افراد در آنها تلاش و زحمتی نداشته‌اند برابری به عنوان مهم‌ترین معیار عدالت مطرح است؛ در منابع عمومی، عواید اجتماعی و کالاهای عمومی حق برخورداری برابر مطرح است. در مکتب ما، تعبیر حق برخورداری برابر مطرح است که در مکاتب دیگر هم مطرح است که در منابع عمومی و طبیعی افراد چه سهمی را باید داشته باشند که به هشت مکتب در این مورد می‌توان اشاره داشت که برابری در چه چیزی معیار است؟ برخی به فرصت‌های برابر اشاره دارند، برخی سرمایه‌های انسانی و ... را مطرح می‌کنند ولی بحث کلی این است که در جاهایی که اقتضای این است که کسی کاری و زحمتی انجام نداده است و خدادادی است، حق همگان است که در آن سهم داشته باشند، به تعبیر علامه طباطبایی، همه ثروت‌ها برای همه مردم است. ولی در مواردی که افراد تلاش کرده و زحمت کشیده‌اند، بحث متفاوت بوده و دیگر برابری مطرح نیست و فرد باید حاصل زحمتش را دریافت کند. این کلام نه تنها مورد تأیید اسلام است بلکه لیبرالیسم و مکتب اقتصاد آزاد هم، آن را تأیید می‌کند.

هرکس باید به استحقاق خودش برسد و این استحقاق به معنای شکاف نیست، چون این شکاف و نابرابری را اسلام هم تأیید می‌کند. عدالت مانند بازی فوتبال است که دو تیم برای مسابقه با یکدیگر آماده شده‌اند ولی شرایطی که برای هر یک در نظر گرفته می‌شود، باید یکسان باشد. مثلاً هتلی که برای دو تیم در نظر گرفته شده باید یکسان باشد، داور نباید از تیمی جانبداری کند و ... ولی استحقاق افراد را نوع بازی هر تیم نشان می‌دهد. یک بازی عادلانه انجام می‌شود و هرکس هر تعداد که گل زد، حق او همان مقدار بوده است.

راهبرد یاس
آیا معتقدید از دیدگاه اسلام، این فاصله می‌تواند هر مقداری باشد؟ ...

دکتر عیوضلو: از نظر اسلام، نابرابری جزئی وجود دارد، ولی این بحث مطرح است که آیا با توزیع اولیه برابر، این مقدار شکاف شدید ایجاد خواهد شد؟ چند طبقه اجتماعی داریم. برخی مترفین هستند که با هیچ نظام الهی قابل جمع نیستند و باید کاملاً نابود شوند. از طرف دیگر طبقه مساکین هستند که به نان شب خویش محتاجند. در سیستم الهی و سالم اسلامی، نباید مساکین وجود داشته باشند که کمک به آنها

وظیفه تک تک مردم و دولت است که این طبقه از بین برود. در میان این دو طبقه که نبایستی وجود داشته باشند، طبقه دیگری است که در پایین آن فقرا قرار دارند و در بالای این طبقه مرفهین هستند، سیاست‌ها باید طوری اعمال شوند که این دو به هم نزدیکتر شوند. منطقه آزادی در این وسط تعریف می‌شود که برخورداری‌ها و رفاه‌ها براساس تلاش افراد، متفاوت خواهد بود. اسلام دستور به انجام واجبات و پرداخت خمس و زکات دارد. کمک به فقراء هم باید به اندازه‌ای باشد که بی‌نیاز شوند و یا در تعبیری دیگر مطرح است که حتی یلحقمهم بالناس؛ باید به اندازه‌ای به آنها کمک کرد که با مردم همراه و همگام شوند. یعنی اگر مردم در شب عید برای خانواده خرید انجام می‌دهند، او هم باید بتواند چنین کاری انجام دهد. اما در این مورد که خانه او بزرگتر است و یا دو دستگاه ماشین دارد، مشکلی وجود ندارد. یعنی بحث توازن اقتصادی و اجتماعی مطرح است نه برابری. در عین حال نه طبقه مترف وجود دارد و نه طبقه مسکین. از نظر تاریخی هم زمان حضرت علی (ع) مطرح است که واقعاً فقر از میان رفته بود، و اگر فقیری هم دیده می‌شد، یک پدیده بود و مردم با دیدن فقیر می‌گفتند: ما هذا؟ در خیلی از جاها کسی نبود که به او زکات داده شود. ولی در عین حال حضرت علی (ع) هم در بازار، قیمت تعیین نمی‌کردند و اگر قواعد درست رعایت شود، نیازی به دخالت نیست و حضرت جنبه‌های اخلاقی کسب و تجارت را مطرح می‌نمودند. سه جنبه عدالت را می‌توان این طور بر شمرد: در زمینه منابع طبیعی و امکانات عمومی، برابری مطرح است. در جایی که تلاش افراد و مالکیت خصوصی مطرح است، براساس استحقاق عمل می‌شود، و توازن اقتصادی هم که نتیجه وضعیتی این چنینی است. توازن اقتصادی، معیارهایی برای سنجش دارد که درآمدهای افراد نباید مستوجب سرزنش باشد. در اسلام بحث تراضی مطرح است، در ادبیات اقتصادی هم بحث خالی بودن از حسادت یا سرزنش را مطرح می‌کنند. البته تراضی در اسلام، لزوماً طرفینی نیست، بلکه می‌تواند شامل کل جامعه هم باشد. معیار دیگر هم که مورد اشاره اسلام است حق خود مال است که مال را نمی‌توان ضایع کرد، اموال عمومی را نمی‌توان از بین برد؛ بلکه باید حق آن را اداء کرد. مولوی هم می‌گوید:

عدل چه بود؟ وضع اندر موضعش
 ظلم چه بود؟ وضع در ناموضعش

عدل چه بود؟ آب ده اشجار را
 ظلم چه بود؟ آب دادن خار را

یعنی درخت هم حق دارد و باید آبیاری شود.

در این تفصیل، آقای دکتر عیوضلو تعریفی از عدالت اقتصادی در اسلام دادند و در ضمن تعریفی از ویژگی‌ها و اقتضات عدالت ارائه کرد؛ با این حال ولی بنیادی‌ترین تعریف ایشان از عدالت (که از آن عدالت اقتصادی و اجتماعی را تأویل کردند)، نسبت متعادل بین کلکتیویزم و ایندیووالیسم است که البته این را خیلی باز نکردند. یعنی سازگاری بین فرد و جمع مبهم است که چه چیزی شان باید باهم سازگار باشد؟

دکتر عیوضلو: سازگاری منافع فرد و جمع. منافع در اقتصاد، سیاست و اجتماع دارای معانی خاص خودش است. نکته دیگری هم که از نظر سیاسی مهم است، نکته‌ای است که رالز مطرح می‌کند و از آن تعبیر به قلمروهای عدالت می‌کند، که بحث جالبی است. او می‌گوید بحث سلطه و نتایج آن را می‌پذیریم ولی نتیجه نهایی این است که قلمروها را مطرح می‌کند؛ قلمرو سیاست، قلمرو اقتصاد، قلمرو آزادی‌ها، قلمرو پول و ... بایستی بین این‌ها توازن وجود داشته باشد و یک قلمرو برای قلمرو دیگر تعیین تکلیف ننماید. به عنوان مثال مجلس در مورد پول تصمیمی می‌گیرد و پول که دارای قلمرو دیگری است، ارزش خودش را از دست می‌دهد که مجلس از قلمرو خودش در اینجا خارج شده است. یا وزارت اقتصاد همواره با بانک مرکزی مشکل دارد، در حالی که هر کدام باید در قلمروها و حوزه‌های خودشان باشند. مسائل عدالت اینها است ولی جواب به آنها، الگوی خودش را می‌طلبد.

مهندس نبوی: اما عدالت آن طور که گفتند حالت پارادوکسیکال دارد. اگر عدالت را در معنای موزون بودن در نظر بگیریم، در چه وضعیتی سازگاری منافع فرد و منافع جمع برقرار خواهد شد؟ نیاز است که به یک مفهوم مشترک دست یابیم که آن را برای ادامه بحث پایه قرار دهیم. بحث آقای دکتر عیوضلو تا اینجا به تعریف سازگاری منافع و حقوق قلمروها منتهی شد ولی می‌خواهیم همین بحث را بیشتر باز کنیم که چه مفهومی دارد.

دکتر زاهد: من معتقدم که بحث عدالت در اسلام با دیگر مکاتب دارای تفاوت‌های ماهوی است. اگرچه ممکن است یکسری تشابه‌های ظاهری هم بین آنها وجود داشته باشد ولی ماهیتاً با یکدیگر متفاوت هستند. به نظر بنده عدالت از دیدگاه اسلامی روح و جان دارد ولی در مکاتب غربی، عدالت به عنوان «شیء» و یا حداکثر «رابطه» مطرح است. در دیگر مکاتب گفته می‌شود که «عدالت را مستقر

کنیم»، «موضوعات را به عدالت برسانیم» اما نمی‌گویند عدالت چه می‌کند؟ علت این امر هم این است که تئوری‌های توسعه غرب، تئوری‌های سلطه است. آنها در ابتدا منافع مواد اولیه را مورد تهدید قرار دادند که نتیجه آن ایجاد جنبش‌های محیط زیست بود، بعد که خواستند این جنبش‌ها را راضی کنند، سلطه و بی‌عدالتی‌های غرب نسبت به جهان سوم سربلند کرد. از جمله در انقلاب اسلامی ایران که مجبور شدند عدالت را هم وارد مفاهیم توسعه خویش کنند که «رابطه» را با طبیعت و با کشورهای جهان سوم موزون کنند.

در واقع انقلاب اسلامی، آغازی برای نشان دادن اعتراض کشورهای جهان سوم به دنیا در مقابل پارادایم حاکم بود که تغییرات عمده‌ای در تئوری‌های توسعه و نظریه‌های اجتماعی، بعد از دهه ۸۰ ایجاد کرد و حتی علوم انسانی نوسازی گردید. وقتی تئوری‌های اجتماعی بعد از دهه ۸۰ با دهه‌های قبل مقایسه می‌شود، این تئوری‌ها کاملاً نوسازی شده‌اند. آنچه که امروز غربی‌ها با تعبیری مانند عدالت و توسعه همه جانبه و توسعه همگون در موردش صحبت می‌کنند، به نوعی در پی پوشانیدن یا تعدیل کردن اندیشه‌های سلطه خویش هستند ولی ماهیت سلطه اندیشه‌های غربی از بین نرفته است و هنوز هم این تئوری‌ها بر نظریه‌های سلطه مبتنی هستند؛ اما تلاش دارند که به نوعی توازن را در آنها ایجاد کنند ولی در نهایت منجر به خیزش‌های انسانی در کشورهای مختلف، حتی در کشورهای خودشان شده است.

همانطور که گفته شد امروزه دغدغه اصلی نظریه‌پردازان غربی، رابطه فرد و جمع است. آنها تلاش می‌کنند که به نوعی رابطه فرد و جمع را شناسایی و برنامه‌ریزی کنند. اندیشمندان اصلی که به این امر پرداخته‌اند، هابرماس، گیدنز و بوردریا هستند که به ترتیب آلمانی، انگلیسی و فرانسوی می‌باشند. این سه نفر نظریه‌های جدیدی ارائه کرده و براساس نظریه‌هایشان کتاب‌های متعددی نوشته‌اند ولی هنگامی که بحث‌های آنها را بررسی می‌کنیم، واقعاً نتوانسته‌اند رابطه فرد و جمع را به نحوی حل کنند که عدالت در میانشان برقرار شود. بعضی از این افراد به «رابطه فرد و جمع» متوسل شده‌اند و براساس «رابطه»، نظریه را ساخته‌اند. مثلاً گیدنز در نظریه ساختارمندی، از ساختارمندی، بیشتر رابطه را مدنظر دارد؛ یعنی سازمان‌های ربط دهنده بین افراد که به سیستم اجتماعی تبدیل می‌شوند. هابرماس هم بیشتر به رابطه پرداخته و «گفتمان اجتماعی» را مورد تحلیل قرار داده که عنصری رابطه‌ای است. بنابراین به نظر می‌رسد، این نظریه‌پردازان هنوز نتوانسته‌اند رابطه فرد و جمع را حل کنند.

در میان اندیشمندان اسلامی، اگر کتاب جامعه و تاریخ شهید مطهری را بررسی کنیم، معلوم می‌شود که

ایشان رابطه کاملی را معرفی می‌کنند که متأسفانه از طرف اندیشمندان اجتماعی کشور به آن کم لطفی شده و مورد بی‌مهری قرار گرفته است و کسی به آن توجه نمی‌کند. شهید مطهری در این کتاب صریحاً می‌گویند که هم فرد اصیل است و هم جامعه و در تعاریفی هم که از فرد و جامعه ارائه می‌کنند، عنصر رابطه را به خوبی معرفی می‌کنند. ایشان دو تعریف را از جامعه ارائه می‌کنند که در یکی از این تعاریف می‌گویند: «جامعه تشکیل شده است از افرادی که از طریق یک سلسله آداب، سنن، رسوم و نظامات و سازمان‌ها با هم زندگی جمعی دارند» و در تعریف دیگر می‌گویند: «جامعه تشکیل شده است از افرادی که از طریق ایده‌ها، آرمان‌ها و آرزوها در یک زندگی جمعی غوطه‌ورند». در این دو تعریف، سنت، آداب، رسوم، سازمان‌ها و ایده‌ها و آرمان‌ها، عناصر ارتباطی هستند که نظامات، سنن، آداب و رسوم و سازمان‌ها از جنبش جامعه است و دیگری از جنس فرد است، یعنی عناصر ارتباطی همیشه وجودی دوگانه هستند. یک سر آنها که به یکی از طرفین ارتباط وصل است از جنس همان می‌شود تا ارتباط را برقرار کند و سر دیگر هم از جنس همان طرف رابطه می‌شود تا بتواند ارتباط را برقرار کند. بنابراین هم فرد اصیل است، هم جمع اصیل است و هم رابطه، برخلاف سه اندیشمند غربی که در موردشان صحبت شد که یک سمت رابطه را عامل قرار می‌دهند و همه حقوق را به او می‌دهند، در اندیشه شهید مطهری فرد، جمع و رابطه اصیل هستند و حق هر سه باید مراعات گردد.

اگر در جامعه نظامی ایجاد گردد که حق هر سه را اداء کند، می‌توان گفت به یک نظام متوازن رسیده‌ایم، و این نظام متوازن و عادلانه به تعبیر اسلامی، روح و جان دارد و یک شیء نیست. می‌بایست عدالت از درون فرد بجوشد، در تنظیم نظام‌های اجتماعی باید روابط اجتماعی را عادلانه تنظیم کنیم؛ طوری که آن ارتباط، خودش متضمن عدالت باشد؛ ایده‌ها، آرمان‌ها و آرزوها باید عادلانه باشد. آداب، رسوم، سنن و سازمان‌ها هم باید عادلانه تنظیم شوند. اصل نظریات اجتماعی در همین نکته نهفته است که ما چگونه فرد و جمع و رابطه را در کنار هم قرار دهیم که عدالت در هر سه مورد رعایت شود و به یکی تمایل پیدا نکنیم و به تعبیر سیستمی یکی از این‌ها را مبنی قرار ندهیم. هر سه مورد سیستم‌های مجزایی هستند که برای خود مبنی دارند و بین مبناهای فرد، جامع و رابطه باید مبنای واحدی را پیدا کرد.

به این ترتیب به دیدگاه دیگری می‌رسیم که به موجب آن ما باید
 یین سه جزء، سازگاری و تعادل برقرار کنیم: فرد، جمع و رابطه. جناب آقای

دکتر عیوضی شما بفرمائید.

دکتر عیوضی: من بحث خویش را از سؤال اول شما آغاز می‌کنم که اصلاً چرا در صحبت از توسعه باید به بحث عدالت هم پرداخت؟ وقتی به این سؤال پاسخ دهیم، در واقع وارد بحث رابطه می‌شویم که در اولین گام در بحث از رابطه هم باید مفهوم شناسی کرد.

در مورد این سؤال، هم در موضوع و هم در مسأله توسعه بدون عدالت و عدالت بدون توسعه را نمی‌توان در نظر گرفت. با توجه به اینکه هم موضوع عدالت و هم موضوع توسعه، انسان است و یا اگر توسعه را فرایندی بدانیم که اهدافی دارد، قطعاً یکی از اهداف اصلی و اساسی توسعه، عدالت است. اگر آزادی و یا هر چیز دیگر را هم هدف بدانیم نمی‌توانیم از عدالت به عنوان یک هدف ویژه چشم‌پوشی کنیم.

نکته دیگر اینکه عوارض جانبی فرایند توسعه، بدون عدالت حل‌شدنی نخواهد بود. مثلاً اگر تبعیض، نابرابری و حق‌کشی‌ها را جزء مسائل حاشیه‌ای فرایند توسعه تلقی کنیم، بدون توجه به عدالت نمی‌توان با آنها مقابله کرد. پس پاسخ به سؤال مذکور به عنوان قدم اول، جدی و ضروری است، وقتی به این نتیجه برسیم که عدالت و توسعه باید در کنار همدیگر و یا در یک مسیر قرار بگیرند مسایل بعدی شروع خواهد شد. با تعریف رابطه، مسأله این است که آیا رابطه بایستی مفهومی باشد یا مصداقی؟ و هر یک چه تبعاتی دارد؟ اگر رابطه نظری و فکری باشد، چه تبعاتی دارد؟ همچنین اگر این رابطه را در مسیر یا هدف در نظر بگیریم، باز هم سناریوهای مختلفی را می‌توان مطرح کرد.

اعتقاد این است که در بحث از مفهوم عدالت، نمی‌توانیم هنگامی که در کنار توسعه قرار می‌گیرد، تعریف واحد و مشخصی را ارائه دهیم. لذا باید به دنبال سطح تحلیل جدیدی از بحث عدالت و توسعه باشیم. توسعه به مثابه‌ی یک فرایند دارای مقاطع مختلفی است که به نظر من سه مقطع است:

۱. دوران شروع فرایند توسعه
۲. دوران تثبیت فرآیند توسعه
۳. دوران استمرار و ادامه فرآیند توسعه

با توجه به اینکه در چه مقطعی از توسعه می‌خواهیم عدالت را تعریف و مصداق شناسی کنیم، تعریف و مصادیق عدالت متفاوت خواهد بود. در این قسمت ناچاریم مفهومی ترکیبی از عدالت داشته باشیم که رعایت استحقاق در آن شده باشد، موزون و سازگار بودن در آن، مورد توجه بوده باشد و با توجه به

اینکه در چه وضعیتی این ارتباط را ملاحظه می‌کنیم، آن عدالت تعریف می‌شود. بر این مبنا و با اتکاء به این شیوه مفهوم سازی، دارای یک نمونه مثالی یا ایده‌آل وبری خواهیم بود که در موارد مختلف بحث در مورد موضوع حاضر، کمک خواهد کرد تا چرایی و چگونگی فهم عدالت، جایگاه و مصادیق آن در یک فرهنگ و بستر حیات اجتماعی معین آسان‌تر، درک و هضم گردد. اصولاً هر جا بحث از رابطه و ارتباط باشد، به همین ترتیب می‌توان به کالبد شکافی موضوع پرداخت.

در میزگردهای قبل مطرح شد که انسان دارای ۴ رابطه است، رابطه با خود، رابطه با خدا، رابطه با طبیعت، رابطه با دیگران؛ برای تعریف عدالت هم می‌توان همین وجوه را در نظر داشت.

اگر توسعه را فرایند بهبود بدانیم، در مرحله شکل‌گیری این فرایند شاهدیم که خود توسعه باعث تبعیض، نابرابری، شکاف و ... می‌گردد، لذا عده‌ای که در جزئی از مقطع کل به تعریف عدالت می‌پردازند، تعریفی ناقص خواهند داشت. هنگامی که از عدالت و توسعه صحبت می‌شود، باید نگاه کلان‌نگر داشته باشیم. اگر عدالت را در یک مقطع خاص تعریف کنیم، ناسازگاری ایجاد می‌شود چون در فرآیند توسعه، بسیاری از ساختارها و ساز و کارها زیر و رو شده و تغییرات بسیاری به وجود می‌آید. به عنوان مثال اگر در فرآیند توسعه، شرایط مناسب و برابر برای حضور در این فرایند فراهم نکنیم، ضد عدالت خواهد بود. در جامعه توسعه یافته لازم است که استحقاق‌ها رعایت گردد و رعایت حداقلی از حق حیات یک انسان در جامعه الزامی و عملی شود. لذا در بحث مفهوم شناسی روی این نکته تأکید می‌کنیم که می‌بایستی مقاطع متعدد را در تعریف مفهوم عدالت و رابطه بین عدالت و آگاهی و دانایی را باید در نظر بگیریم، چون آگاهی و دانایی یکی از شقوق توسعه فکری و فرهنگی است، که این رابطه هم نقش بسیار اساسی و مهمی دارد که غالباً مغفول است و در قالب سیاسی، توسعه سیاسی ولی در مفهوم کلان‌تر توسعه انسانی نام دارد، در قرآن کریم هنگامی که خداوند می‌فرماید: «ان الله بعث فی الامیین رسولا منهم يتلوا عليهم آياته و يزيههم و يعلمهم الكتاب و الحکمه و ان كانوا من قبل لفی ضلال مبين» این آیه بیان می‌کند که ما رسولان و پیامبران را با همه امکانات فرستادیم ولی شما غرق در ضلالت بودید، در آیه دیگر بیان می‌کند که «انا ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الكتاب و المیزان ليقوم الناس بالقسط» این آیات نشان می‌دهند که بین عدالت و توسعه و دانایی ارتباط منطقی وجود دارد. اگر این نگاه مفهومی را داشته باشیم، می‌توانیم سؤالات طبقه‌بندی شده‌ای را استخراج کنیم که به عنوان نمونه رابطه بین توسعه و

عدالت در مقاطع سه گانه چگونه است؟ می‌توان متغیرهای دخیل را شناسایی و براساس آنها فرضیه‌سازی کرد. بدین ترتیب می‌توان بررسی کرد که در بحث توسعه و عدالت چه فرضیه‌هایی را می‌توان لحاظ و مطرح کرد؟ بر این اساس وقتی بحث از رابطه مطرح می‌شود، موضوع مورد بررسی ماهیتی ترکیبی می‌یابد. پس در اینجا نمی‌توان گفت عدالت یعنی رعایت استحقاق و یا نمی‌توان گفت عدالت یعنی «وضع کل شیء فی موضعه» چون در برخی از فرآیندهای توسعه، همه چیز به هم خواهد ریخت. این به هم ریختگی‌ها به صورت تشدید شونده‌ای از عرصه‌های عمل به حوزه‌های نظری و بالعکس سرایت خواهند کرد. نتیجه آنکه موضوعیت بحث را در فرایندهای فراز و فرود رابطه‌ای موجود در ادوار زمانی مختلف می‌بایستی جستجو نمود و تنها در این صورت است که مباحث می‌توانند ضمن آنکه بنیادی باشند اما غیر جزیره‌ای بوده و قابلیت تعقیب در سطوح راهبردی و کاربردی را نیز بیابند و این دقیقاً همان هدف و انتظاری است که از اینگونه مباحث وجود داشته و دارد.

دکتر خوش‌چهره: با توجه به بحث انجام شده، برخی استنباط می‌کنند که این بحث همان نظریه و تئوری در مورد نیازهای پایه‌ای است که در دهه سوم سازمان ملل به آن رسید که نیازهای پایه‌ای بستر حرکت توسعه است. یعنی تأمین سرپناه و خوراک، امنیت قضایی، فرصت‌های شغلی و ... تأکید صرف روی شاخص‌های کمی، رشد اقتصادی که در دهه اول توسط سازمان ملل مطرح شد، آثار ناگوار خود را نشان داد و اکثر مردم از بهبود وضع موجود منتفع نشدند. در دهه سوم حرکت به سمت همه نیازهای اساسی در کشورها بود و متعاقباً بحث فرصت‌های برابر اقتصادی مطرح شد. در این سیر تحولات می‌توان بررسی کرد که عدالت چه سیری داشته است؟ چه نواقصی داشته است و ما چه نظری در این مورد داریم. نظر آقای مهندس نبوی مطرح است که از دیدگاه حق و آزادی می‌توان نگاه کرد که می‌توان بدین صورت هم وارد بحث گردید و اگر نه ممکن است بحث پیچیده شده و نتوانیم با دنیای واقع که تمام تلاش افراد افزایش سطح رفاه بوده است تطبیق دهیم. چه مشکلی پیش آمده است که چنین دنیایی این سطح از توقع را مطلوب ندانسته و اکثراً در حال بازنگری هستند؟ نتایج اختلالی که توسعه داشته است، عدم تعادل‌ها است که از عدم تعادل فضایی در مقیاس ملی و نحوه تقسیم امکانات و قابلیت‌ها هست تا شرایط اقتصادی که خوب چینش نشده و قطب‌هایی را ایجاد کرده است و محرومیت ایجاد شده است و به خاطر اینکه موازین نداریم، باز هم اشتباه می‌کنیم. دائماً تقسیم‌بندی به عنوان نقاط برخوردار و نقاط محروم مطرح می‌شود و تلقی این است که اگر امکاناتی که در نقاط برخوردار هست، به نقاط محروم

انتقال یابد، مساوات برقرار خواهد شد؛ در حالی که این شبیه همان اشتباهی است که در ابتدای انقلاب، جهاد سازندگی مرتکب شد که تصور این بود که بایستی مراکز بهداشتی را به مناطق محروم منتقل کرد ولی برای افزایش درآمد آن مناطق فکری نشد. اگر اتفاقاتی را که افتاده است بازنگری نکنیم و عدم تعادلها را در مقیاس جهانی و منطقه‌ای بررسی نکنیم و اشکال تبعیض بین شهر و روستا را در نظر نگیریم، به پیشنهادات خود برای الگو نخواهیم رسید.

بررسی عدالت به عنوان یک مفهوم ارزشی لازم است، بنابراین هنگامی که صحبت از وضع مطلوب می‌شود بدون در نظر داشتن عدالت، آن وضع قابل تصور نخواهد بود.

مهندس نبوی: در تحولی که در عصر روشنگری ایجاد شد، اصالت را به فرد دادند و عدالت در این دیده شد که حق به فرد داده شود و از این حق مسلم در دیدگاه آنها تعبیر به آزادی شد؛ آزادی مالکیت که فردی آزاد است هر مقدار دوست دارد تملک کند و در انتخابش آزاد باشد که عالم سرمایه‌داری را صورت داد.

آخرین نظریه پردازان لیبرال هم باز به دنبال آزادی فرد در انتخاب هستند؛ یعنی فرد آزاد باشد که مالکیت و آزادی‌های شخصی خود را گسترش دهد. در مقابل این نظر، سوسیالیست‌ها علم شدند که معتقد بودند با پیشرفت این آزادی، جهنمی ایجاد می‌شود که قدرت و ثروت در دست عده‌ای محدود خواهد بود و بقیه را بیچاره خواهند کرد و اصالت را به جمع داده و گفتند عدالت یعنی برابری اقتصادی.

در مورد روابط گفته شد که سازگاری بین منافع فرد و جمع است، اما قراردادهای حاصله صد درصد نسبی بوده و هیچ ملاک و معیاری نداریم و هر کس یک فرمول خاص ارائه می‌دهد. رالز، هابرماس و گیدنز نیز صد در صد نسبی گرا هستند و قرارداد اجتماعی، مدام دایره‌ای تنگ‌تر و تنگ‌تر پیدا می‌کند و فرمولی حاصل نمی‌شود. اگر این افراد خیال می‌کنند که بحث نظری‌شان به یک فرمول مشخص خواهد رسید که سازگاری بین جمع و فرد ایجاد می‌کند، اشتباه است.

به عنوان مثال در مورد نسبی بودن می‌توان به نظریه جان لاک اشاره کرد که راجع به بحث انسان معتقد بود انسان موجودی آگاه و مختار است ولی بعد که انگلیسی‌ها به قاره آمریکا رفتند، لاک معتقد شد آمریکایی‌های بومی از این حق برخوردار نیستند چون پرورش نیافته‌اند که بتوانند از این حق استفاده کنند.

در بحث‌هایی که انجام شد این نتیجه حاصل شد که حق فرد، حق جمع و حق رابطه را باید اداء کرد. ولی در اسلام برای حق، میزان و شاخص داده می‌شود. معتقد نیستم که در مراحل توسعه، در یک مرحله می‌توان تبعیض و نابرابری‌ها را تحمل کرد تا در مرحله دیگر مشکل برطرف شود، بلکه عدالت مدنظر ما بایستی در تمام مراحل توسعه رعایت شود چه در مراحل مقدماتی و چه در مراحل بعد.

در یکی از خطبه‌های حضرت علی (ع) هر جا که کلمه حق استفاده می‌شود، بلافاصله کلمه عدل هم به کار می‌رود: «لا تظنوا بی استقلاً فی حق قیل لی» گمان نکنید که اگر حق را بیان کنید، برای من سنگین است. همانا هر کس که بیان حق به او شود و یا عدل به او عرضه شود برایش تقبل باشد، عمل به حق و عدل برایش سخت‌تر خواهد بود. مبدا خودداری کنید از این که حق را بگویید و یا مشورت به عدل بدهید؛ یعنی حضرت علی حق و عدل را لازم و ملزوم یکدیگر دانسته‌اند. در قرآن کریم هم اقامه قسط وظیفه مردم دانسته شده است (لیقوم الناس بالقسط)؛ خداوند انبیاء را فرستاده است و کتاب و میزان هم فرستاده تا مردم قسط را در زمین برپا کنند. بیان جالب دیگری هم حضرت علی (ع) دارند که می‌فرمایند خداوند به خاطر ولایت امر، برای من بر شما حقی قرار داده است و برای شما هم مثل همان حق را بر من قرار داده است. از خدا که پایین‌تر بیاییم همه حق‌ها دو طرفه است.

امام سجاد (ع) این حق‌ها را در رساله حقوق تعریف و بسط داده‌اند؛ اول حق خدا، بعد حق خود، حق اعضاء و جوارح، حق افعال (نماز، حج، روزه، هدایت و ...)، حق پیشوایان، حق مردم، حق خویشاوندان، حقوق عمومی، حق کسی که خوبی کرده است، حق مؤذن، حق امام جماعت، حق همنشین، حق شریک، حق مالک، حق همسایه، حق طلبکار، حق دشمنی که مدعی شماست، حق کسی که طالب مشورت است، حق بزرگ و کوچک، حق سائل و مسؤول، حق کسی که تو را خوشحال کند، حق کسی که تو را ناراحت کند، حق ملتی که با آنها هستی، حق اهل ذمه و ... را بیان می‌کند و در جاهای دیگر حق آب و هوا و محیط زیست هم مطرح می‌شود.

آیه آخر سوره آل عمران هم امر به «رابطوا» کرده و بلافاصله بعد از دستور به رابطه برقرار کردن، می‌گوید و اتقوا الله یعنی در همه این روابط اجتماعی باید میزان‌های الهی را رعایت کرد، یعنی پایه عدل به حق بر می‌گردد و حق همه چیز هم بیان شده است. با توجه به فرمایش حضرت علی (ع) گاهی بیان حق نه تنها حق انسان است بلکه وظیفه انسان هم می‌شود که در اینجا بحث امر به معروف و نهی از منکر مطرح می‌شود.

راهبرد یاس با تشکر از اساتید محترم و مخصوصاً از آقای مهندس نبوی که با بیان شفاف‌ی از نسبت حق و عدالت، بحث را به پایان آوردند، ان شاء الله در فرصت بعدی، رشتگان بحث را پی می‌گیریم.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی